

- خیزش، زنان و موانع پیش روی ... 2
- معرفی کتابچه "رقص در گردباد"
- نگاهی به زندگی تینا مودوتی ... 4
- 8 مارس: "ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم" ... 5
- "ناتالی لومل": شخصیتی برجسته در کمون پاریس ... 6
- یک کار میدانی در مورد کار خانگی ... 7
- نقد فیلم: "فرشتگان پر حرف و سرسخت" ... 11
- بیانیه مادران عزادار؛ آیا مادر بودن جرم است؟ ... 13
- 22 بهمن 1388 و چند نکته برای بازخوانی ... 14
- گزارشی از 22 بهمن
- "22 بهمن یک حکومت نظامی واقعی بود!" ... 15
- 22 بهمن و زور آزمایی دیگر! ... 16

زنده باد 100 سال مبارزه خستگی ناپذیر زنان جهان!



International Women's day demonstrators
Tehran, March 8, 1979

خیزش، زنان و موانع پیش روی

سایه روان
چرا زنان، خصوصاً دختران دانشجوی
در صف مقدم مبارزه هستند؟

با نگاهی پژوهشگرانه می توان دید که خیزش اخیر در ایران حاصل تضادهای حاد این جامعه است. با توجه به اینکه هیچ پدیده ای را در این دنیا نمی توانیم بدون توجه به سیر و بستر تاریخی آن بررسی کنیم، جنبش

اخیر، جنبش دانشجویی و جنبش زنان در ایران هم از این قاعده مستثنی نیستند. ما در مورد حضور پرتعداد، معنادار و مؤثر زنان در مبارزات اخیر نمی توانیم آن را به صورت یک اتفاق مقطعی، خود به خودی و یا به ادعای بعضی از رسانه های غربی به شکل یک معجزه ببینیم. از طرف دیگر هم همینقدر محدودنگرانه و غیرمنطقی است که ما هدف و آمال زنان حاضر در این جنبش را به جای خواست رفع ستم جنسیتی، به اعتراض به نتیجه انتخابات محدود کنیم.

با توجه به موقعیت فرودست زنان و قوانین قرون وسطایی در نظام جمهوری اسلامی، عملکرد حاکمیت، ایدئولوژی ضد زن و سیاست های حاکم بر اساس این ایدئولوژی حضور پرتعداد زنان با خواسته هایشان از بدیهیات جنبش امروز است و به قدری روشن و بی پرده است که پرده کشی روی آن تلاش مذبحانه ای است که جز با اهداف و علل خاص و بازدارنده صورت نمی گیرد.

خارج از اراده و علاقه ما شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه ایران حاصل تضادهای مختلفی است. از تضاد طبقاتی گرفته تا تضاد جنسیتی، تضاد ملی، مذهبی و ... که هر کدام از آنها در شرایط متفاوت نیروهای اجتماعی مختلفی را به میدان می آورد. از جمله زنان که تا وقتی که ستم و نابرابری جنسیتی وجود دارد یک پای این مبارزات هستند. اما در کنار این اجبار تاریخی، در تحلیل از جنبش زنان ایران سه سؤال پیش روی ما قرار دارد (که به علت گستردگی مبحث نمی توان در این مقاله به هر سه آنها پرداخت).

▲ سؤال: زنان ایرانی بارها در مبارزات حق طلبانه مردم حماسه آفرینی کرده اند. آنها در مبارزات دوران مشروطیت، در مبارزه با دیکتاتوری پهلوی، در مبارزات رزمنده سازمان ها و احزاب سیاسی در دوران منتهی به انقلاب 57 شرکت داشتند، اما چرا در انتهای تمام این مبارزات، جدا از به ثمر رسیدن یا نرسیدن اهداف عمومی مبارزه، آنچه همواره نادیده گرفته شده و یا مورد حمله قرار گرفته است، حقوق و خواسته های زنان برای رفع ستم جنسیتی بوده است؟ چرا همیشه این خواسته ها تحت عنوان فرعی و جانبی بودن، از فوریت برخوردار نبودن، یا قبیح و بیجا بودن زیر پای نگاههای مردسالارانه، سنتی و مذهبی (حتی در صفوف مبارزین با استبداد) لگدمال شده اند؟ آیا غیر از این بوده است که همیشه دستیابی به این خواسته ها را به فردایی می سپردند که بعد از دستیابی به خواسته های عمومی، مسأله زنان به صورت خود به خودی حل خواهد شد؟

▲ سؤال: چرا امروز خارج از اراده و برخلاف آن نگاه و ادعاهای پراگماتیستی، اصلاح طلبانه، محافظه کارانه، محدودنگر

و خشونت پرهیز موجود در بخشی از جنبش زنان (از گرایشات موجود در کمپین یک میلیون امضا تا همگرایی زنان) که تا دیروز به بهانه غیرقابل دسترس بودن اهداف رهایی بخش و اجتناب از هزینه دادن، دایماً زنان را تشویق می کرد که تا نوک دماغ خودشان را بیشتر نبینند و از محدوده های قانونی فراتر نروند؛ زنان و دختران جوان با حضور خودشان مستقیماً حاکمان مردسالار را به جدال فرا خوانده اند و عملاً نشان داده اند که برای آزادی خودشان حتی از جانانشان هم هزینه می کنند؟ چرا بخشی از فعالین و گروه های زنان، محافل سیاسی، آکادمیک و رسانه های جمعی، در همراهی با رهبران موج سبز زنان و دختران را به ملایمت و ملاطفت فرا می



خوانند، تا به جای سرکشی و طغیان، صبورانه همان خواسته های غیرساختارشکن را فریاد کنند، تا در چهارچوب خواسته های سراسری مثل مطالبه حق رأی قرار بگیرد و مطالبات زنانه شان را به آینده نامعلوم بسپارند؟ آنها از زنان می خواهند که از خواسته های زنانه شان دست بکشند و به خواست "عمومی" یعنی مسأله اعتراض به نتایج انتخابات همراه بشوند، البته با توجیهات جادویی ای در این چهارچوب که چرا امروز اگر زنان از خواسته هایشان دست بکشند، در اصل به خواسته هایشان رسیده اند. آیا این همان نگاه محافظه کارانه نیست که خواستار عدم طرح مطالبات زنان است تا از رادیکال شدن جنبش جلوگیری کند، چون این مطالبات پاشنه آشیل جمهوری اسلامی از هر جناح و دسته ای است؟

▲ و سؤال دیگر اینکه این نیروی رادیکال - یعنی دختران دانشجوی - در طی چه پروسه ای این روزها تبدیل به یکی از پایه های اصلی مبارزات و بی اغراق، بخشی از رهبری مبارزات در عمل شده اند؟

پاسخ به سؤال آخر را هم باید حاصل مبارزات و رشد و تحول جنبش دانشجویی در کلیت آن دانست و هم جنبش زنان؛ که یک جنبش فراطبقاتی است و حضور دختران دانشجوی به عنوان بخشی از بدنه دانشجویی کشور باعث درهم آمیزی این دو جنبش شده است. به عبارتی این تغییر کیفی بزرگترین تغییر کیفی جنبش دانشجویی است که علاوه بر سیاسی و رادیکال بودن، امروز زنانه هم شده است. اگر گریزی به سالهای دور بزنیم می بینیم که دختران و زنان دانشجویی حتی در سالهای منتهی به 57 هم که حضور پرتعدادی در جنبش دانشجویی داخل و خارج کشور داشتند و بخشی از نیروی فعال احزاب بشمار می آمدند و حتی در مبارزات مسلحانه بر علیه استبداد شرکت داشتند، باز هم نتوانستند مبارزه برای خواست زنان را به بخشی از مبارزه آزادی خواهانه و عدالت خواهانه آن دوره تبدیل کنند. شاید مبارزه زنان و تظاهرات میلیونی زنان علیه اجباری شدن حجاب در 8 مارس 57 بهترین و درس آموزترین مثال باشد. وقتی که دار و دسته خمینی برای مهار جنبش، نیروی زنان و تثبیت سلطه ارتجاع اولین حمله را به زنان کردند و با استفاده از نگاه مردسالارانه ای که مرتجعین

اصلاح طلبان دیروز و یا ترمیم طلبان امروزی هم تحت نام رهبری جنبش سبز با استفاده از تمام امکانات و بازوایشان سعی دارند با روند رادیکال شدن جنبش و طرح خواسته های زنان که شدیداً خاصیت رادیکال کردن جنبش و متحد کردن زنها را دارد، مقابله کنند. برای جناحی که به بهترین شکل آمال و اهداف خودش را با "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر! نه یک کلمه کمتر!" بیان می کند، طرح خواسته های زنان یعنی با دست خود گور خود را کنند. آن ها از حضور زنان در جنبش بدون طرح نظر، خواست و حقوقشان استقبال می کنند، همان طور که کلیت جنبش را به سکوت، مسامحه و مصالحه دعوت می کنند. آن ها استدلالات مختلفی برای این مقابله می آورند که یکی از مهمترین آن ها این است که طرح مطالبات زنان در این مقطع باعث شکاف در جنبش می شود!! برای فرموله کردن و انتقال این راهکار به زنان و جنبش زنان، آن ها باز هم دست به دامن نیروهای طبقاتی خاصی می شوند. از جمله فعالینی از جنبش زنان که سابقاً در کار فرموله کردن مبارزات زنان در حیطه قانونی برای تغییر قوانین "غیرمغایر با اسلام" بودند؛ امروزه سرگرم فرموله کردن "ایست" برای جنبش زنان هستند تا بدون ایجاد شکاف زنان به مبارزه برای حقوق ملی بپردازند و در آینده ای نامعلوم به مبارزه برای مطالبات خودشان اقدام کنند. باید از این جناح همیشه دلسوز و این فعالین همیشه در صحنه پرسید که این چه جنبشی است که با طرح پایه ای ترین خواسته های زنان در آن شکاف ایجاد می شود؟ این چه حقوق ملی است که نیمی از جمعیت کشور را به سکوت و عدم طرح و درخواست حقوقشان دعوت می کند؟ کدام خواست ملی؟ این چه جنبشی است که طرح وجود شکاف و بی حقوقی در آن باعث شکاف می شود؟ به قول سیمون دوبوار اگر مثلاً ما بگوییم از نظر ما بین سیاه و سفید یا بین زن و مرد نابرابری وجود ندارد، این نابرابری از بین خواهد رفت؟ اگر ما امروز بگوییم در جنبش مردم شکافی وجود ندارد، این شکاف از بین خواهد رفت؟ خیر! این شکاف و این نابرابری به صورت واقعی وجود دارد، این ما نیستیم که با به زبان آوردن آن و یا با برجسته کردنش آن را به وجود می آوریم. بی حقوقی و نابرابری و ستم بر زنان در جامعه ما وجود دارد و به زبان نیابردن آن، مبارزه نکردن برای آن و فریاد نزدن برای آن هیچ معنایی ندارد، جز حفظ وضع موجود. باید از رهبران جنبش سبز و این دسته از فعالین زنان پرسید که طرح این خواسته ها به چه کسی و به چه چیزی ضربه می زند که ما باید از آن ضربه اجتناب کنیم؟ ما زنان که امروز جسور، بی پروا، پرتعداد، مغرور و با شهامت بدون ترس از جانمان، از شکنجه و اعدام و یا ترس از دست دادن عزیزترین فرزندانمان در صف اول مبارزه ایستاده ایم چرا باید در طرح خواسته های اولیه خودمان تردید کنیم یا حساب و کتاب کنیم؟ بر سر چه چیز و با چه کسی باید حساب و کتاب کنیم؟ اگر طرح کمترین خواسته ما باعث اختلاف و شکاف با کس یا کسانی می شود باید پرسید پس ما با این کس یا کسان چه فصل مشترک یا مبارزه مشترکی داشتیم که دستخوش اختلاف شد؟

"رهبران" جنبش سبز دائماً مردم را به پیروی از خواست عمومی جنبش که البته خودشان آن را تعریف می کنند، دعوت می کنند. مثلاً چندی پیش علوی تبار در مصاحبه ای با کاظمیان در مورد خطری که جنبش را تهدید می کند وقیحانه می گوید خطر این است که جنبش های اجتماعی با خواسته هایشان در آن شرکت کنند. یعنی در تحلیل نهایی خطر این است که جنبش پا را از خواسته های محدود اولیه و خواسته های منتهی به منافع آنان فراتر بگذارد. تجربه تاریخی جنبش مردم در ایران و بخصوص زنان در این مبارزات نشان داده که این نیروهای بازدارنده خطرناکترین نیروهایی هستند که با استفاده از پتانسیل های موجود در جنبش های اجتماعی و کانالیزه کردن آن ها موقعیتی را فراهم

مذهبی به آن تکیه کردند و نیروی اپوزسیون در مقابل آن بی توجهی کرد، جنبش را دچار یک عقبگرد تاریخی کردند؛ دختران دانشجو که اتفاقاً در آن تظاهرات ها پرتعداد حاضر شده بودند، نتوانستند خواسته های بر حق زنان را به یکی از خواست های جنبش دانشجویی که در آن مقطع هم جنبشی قوی بود، تبدیل کنند تا جایی که یکی پس از دیگری سنگر های مبارزات مردم از دست رفت.

بعد از تثبیت جمهوری اسلامی، بالاخره جنبش دانشجویی هم که سالها دچار همان رخوت و سرکوب عمومی اجتماعی - سیاسی شده بود، در مقطع 18 تیر 78 بعنوان اولین نقطه عطف در زمان سلطه ارتجاع اسلامی، به حرکت در آمد. در این مبارزات باز هم دید مردسالارانه صف مبارزات دانشجویی را زنانه - مردانه می کرد و پسران دانشجو از دختران می خواستند که به جای قرار گرفتن در صف اول در پشت سر آنها قرار بگیرند و از همین مقطع، آشکارا مبارزه در مبارزه آغاز شده بود و اولین جرعه های مبارزات دختران دانشجو با این نگاه های مردسالارانه در همان دوران زده شد. اما حضور پررنگ دختران هر روز بیشتر و بیشتر شد، تا جایی که پیش از این خیزش هم ما شاهد تغییر کیفی و کمی در حضور و نحوه فعالیت دختران دانشجو بودیم. اما همواره این ضعف در جنبش دانشجویی وجود داشت که با وجود اینکه دختران دانشجو به عنوان رادیکال ترین و آگاه ترین قشر از زنان در مبارزات حضور داشتند اما کمتر نقش رهبری داشتند و کمتر از آن خواسته های آنان در جنبش حضور داشت، نمونه آن را در مبارزات دانشگاه زنان، دانشگاه شیراز، تبریز، کرج و ... دیدیم؛ همینطور حضور دختران دانشجو در مبارزات طیف چپ دانشجویی در مقطع آذر 86 و یا آذر 87.

اما امروز که در دوره ای کوتاه جنبش رادیکال تر و عمیق تر شده و خواسته های محدود و اعتراضی اولیه آن تبدیل به خواسته های سیاسی رادیکالی شده که بالاترین مقامات و اصول حکومتی را به مصاف می طلبد، یعنی اصل ولایت فقیه و شخص ولی فقیه را هدف قرار داده؛ و به معنایی کلیت جمهوری اسلامی را زیر سؤال برده است، امروز که زنان و دختران از روز اول مبارزات پر تعداد و مؤثر حضور داشتند، باز هم اثری از طرح مطالبات مشخص زنان نیست. سؤال کلیدی اینجاست که مانع اصلی طرح این مطالبات چیست؟

مانع اصلی طرح مطالبات زنان در جنبش اخیر چیست؟

این مقابله در سه سطح دیده می شود.

▲ امروز همچون سه دهه گذشته بزرگترین منبع ستم بر زن و بزرگترین مردسالار دولت حاکم است. در جمهوری اسلامی ستم بر زن در بالاترین رده های دولت طرح ریزی می شود و به اجرا در می آید. قانون اساسی، جزایی و مدنی علیه زنان و ناقض حقوق برابر زن و مرد است. استفاده از شریعت یکی از مهمترین اهرم های حکومت در سرکوب زنان است. بنابراین مقابله با طرح خواسته های زنان از طرف جناح حاکم که سیاست 30 ساله جمهوری اسلامی را دنبال می کنند، موضوع جدید و عجیبی نیست. حتی برای جلب آرای زنان در دوره انتخابات تلاش کردند با پروژه های شکست خورده ای مثل انتخاب وزرای زن و لغو حکم سنگسار و ...، طرح ها و مطالبات تاکتیکی جناح اصلاح طلب را هم جواب بدهند و خنثی کنند. طرح هایی که تحت نام همگرایی جنبش زنان و ... سعی داشتند، علاوه بر جلب حمایت زنان در انتخابات مقدمات مبارزات زنان طبقه حاکمه برای سهم گرفتن از حکومت را هم فراهم کنند.

▲ اما در جناح موسوم به "اپوزسیون" جدید هم سرسختی معناداری با طرح خواسته های زنان دیده می شود. این جناح از

8 مارس:

"ما انقلاب نکردیم، تا به عقب برگردیم"

زهره ستوده

روز 8 مارس 1857 در آمریکا، زنان کارگر نساجی و پارچه بافی نیویورک، برای افزایش دستمزد و پایین آوردن ساعات کار، دست به اعتصاب و تظاهرات عظیمی زدند که با حمله پلیس در هم شکست و شمار زیادی از زنان اعتصابی کشته، زخمی، دستگیر و زندانی شدند. این روز نقطه عطفی در تاریخ مبارزات آزادیخواهانه زنان و مبارزات حق طلبانه آنان در سطح جهان است.



کلارا زد کین و روزا لوکزامبورگ

حزب سوسیالیست آمریکا، در 28 فوریه 1909، یعنی پنجاه و دو سال بعد، برای گرامی داشت این رویداد، مراسمی برگزار کرد و بدین سان مبارزات زنان به حلقه دیگر مبارزات اجتماعی پیوست.

صد سال پیش، در اوت 1910، در کنفرانس بین الملل دوم سوسیالیستی زنان، که در شهر کپنهاگ دانمارک با شرکت صد تن از نمایندگان سازمان ها و احزاب زنان از هفده کشور دنیا برگزار شد، "کلارا زد کین"، زن مبارز و انقلابی نامدار و یکی از رهبران حزب سوسیالیست وقت آلمان، تعیین یک روز را بعنوان "روز جهانی زن" و شاخص مبارزات زنان و نمونه ای الهامبخش پیشنهاد کرد. وی قطعنامه ای چهار ماده ای جهت کسب حقوق زنان به کنفرانس ارائه داد که مفاد آن عبارت بودند از:

مبارزه برای حق رأی زنان**مبارزه علیه خطر جنگ****مبارزه برای تأمین حقوق مادران و کودکان****مبارزه علیه تورم و گرانی**

این کنفرانس، موفق شد روز 19 مارس را موقتاً به عنوان "روز جهانی زن" برای سال 1911 تصویب کند، اما تعیین تاریخ قطعی، به بعد موکول شد و از این تاریخ، جنبش زنان، یکی از جنبش های مهم اجتماعی علیه نظام مرد سالاری و سرمایه داری حاکم بر جهان به شمار می آید. تعیین یک روز بعنوان "روز جهانی زن"، تأکیدی بر جهانی بودن مبارزات زنان و جهانی بودن نظام ستم بر زن است. متعاقب این کنفرانس و بنا بر تصمیم آن، 19 مارس 1911، راهپیمایی قدرتمند زنان در کشورهای چون اتریش، سوئیس و دانمارک برگزار شد. در اتریش، نیروهای پلیس، در این روز به هزاران تظاهر کننده، حمله کردند.

در سال 1913، دبیرخانه زنان انترناسیونال سوسیالیستی، روز 8 مارس را به یاد مبارزات زنان نساج در آمریکا به عنوان "روز جهانی زن" تعیین کرد. در این سال بود که زنان بسیاری، از روشنفکر گرفته تا زحمتکش در روسیه تزاری و سراسر اروپا مراسم 8 مارس را برگزار کردند.

روز 8 مارس سال 1917، زنان کارگر روس، علیه گرسنگی، جنگ و تزاریسم و برای صلح و نان، تظاهرات عظیمی به راه انداختند که ادامه آن به اعتصابات کارگری و سرنگونی تزار انجامید. در سال 1921، بار دیگر، کنفرانس بین الملل سوم زنان سوسیالیست، که در مسکو برگزار شد، روز 8 مارس را بعنوان "روز جهانی زن" تصویب کرد.

گرچه با توسعه صنعتی جهانی و مبارزات مداوم و حق طلبانه، زنان موفق به کسب بسیاری از حقوق قانونی خود شده اند ولی موقعیت آنان همچنان در درجه دوم قرار دارد. از طرف دیگر زنان اولین قربانیان رکود و بحران اقتصادی جوامع پیشرفته و در حال توسعه هستند. در دوران جنگ های توسعه طلبانه و تجاوزگرانه ی مهم نیز، زنان همچون کودکان و سالمندان، در شمار بزرگترین قربانیان جنگ و خرابی های ناشی از آن می باشند. این تناقضات و مصائب، مسأله زن را حادثر و مبارزات رهایی بخش زنان را با مسائل پیچیده تر اجتماعی روبرو کرده و تأثیرات مهمی بر مبارزات آنان در سراسر جهان می گذارد.

در ایران، در روز 8 مارس 1357 (1979)، یعنی سی و یکسال پیش در تهران تظاهراتی با شرکت هزاران زن علیه فرمان حجاب اجباری برگزار شد. این زنان از هر قشر و طبقه، با حجاب و بی حجاب، فقط یک روز پس از فرمان حجاب اجباری خمینی بطور خود انگیخته به خیابان ها ریخته و دست به تظاهرات زدند. زنانی که در دوران انقلاب ضد دیکتاتوری رژیم سلطنتی در سال 1357 حضور داشته و خواهان تحولات اجتماعی و در رأس آن آزادی و برابری زنان با مردان بودند، در راهپیمایی علیه حجاب اجباری، شعارهایی همچون: "آزادی؛ نه شرقی، نه غربی، جهانی است!" و "ما انقلاب نکردیم تا به عقب برگردیم!" را فریاد می زدند. این تظاهرات مورد تهاجم باندهای فاشیستی حزب الهی قرار گرفته و سرکوب شد. راهپیمایی 8 مارس (1979) 1357، سرآغاز دو قطبی شدن جامعه و تمایز بین مبارزه حق طلبانه و سازشکاری، بین آزادی خواهی زنان و ارتجاع حاکم بود. زیرا فرمان حجاب اجباری، سمبل حاکمیت و قانونی شدن اسلام ارتجاعی و طرح برنامه اجتماعی و فرهنگی روحانیت بود. برنامه ای که در تمام سطوح اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی اش، زنجیرهای روابط مردسالارانه را که بر مبنای قوانین زن ستیز جمهوری اسلامی و متکی بر احکام دینی و فقه شیعه است را تقویت می کرد. قوانینی که در چهارچوب اساسی اش هیچگونه تفسیر و اصلاح جدی را بر نمی تابد.

خواسته ها و مطالبات زنان در این تظاهرات که محرک یک انقلاب اجتماعی بود و تنها با تحولات عمیق اجتماعی نیز می توانست تحقق یابد، تأمین نشد، ولی شعله های آن هرگز خاموشی نگرفت و هنوز ادامه دارد و پویایی آن را در مبارزات هشت ماهه اخیر مشاهده می کنیم که در صف اول جنبش، ندا آقا سلطانها و ترانه ها و زنانی قرار دارند که با کوله پشتی پر از سنگ و جان بر کف، بدون ترس از زندان، شکنجه و تجاوز و بی واهمه از حمله مزدوران رژیم، در خیابانها با مشت های گره کرده در برابر نیروهای سرکوب گر رژیم قرار گرفته اند.

امسال درشرایطی به استقبال 8 مارس، "روز جهانی زن" می رویم که مردم پس از تحمل سی و یکسال استبداد و سرکوب بخصوص تحقیر زنان، برای نابودی رژیم اسلامی به پا خاسته اند. آیا این زنان و دختران جسور، با خواسته های مشخص خود یعنی لغو حجاب اجباری، لغو قوانین زن ستیز و لغو سنگسار به نبردهای خیابانی خود تداوم خواهند بخشید؟ آیا می توان با طرح مطالبات و خواسته های پایه ای زنان، شکوفایی و پویایی این جنبش عظیم مردمی را تضمین کرد؟ ■

هنگامی که بعلت "فرسودگی ناشی از زندگی مبارزاتی"، مجبور به ترک شغلش شد، هانری ژسفور مقرری ناچیزی برای او تعیین کرد. اما در آن ایام، چون هانری ژسفور به "بولانژسیم" (12) پیوسته بود، در نتیجه ناتالی لومل از دریافت کمک مالی وی خودداری کرده و بدین سان در فقر و تهیدستی کاملی فرو رفت.



به مناسبت 8 مارس روز جهانی زن، تقدیم به همه آزادی خواهان و مبارزان جنبش رهایی و برابری زنان

ناتالی لومل:

شخصیتی برجسته در کمون پاریس

نویسنده: کلودین ره*

ترجمه: زهره ستوده

ناتالی لومل، این بانوی بزرگ، تاریخ کمون پاریس را ننوشته بلکه آن را ساخته است. خاطراتش را به رشته تحریر در نیاورده، نامه ای از او بر جای نمانده است، هیچ چیز فقط امضایش مثل دیگران در پایان اعلامیه های دیواری کمون با شعارهایی مثل: "ما کار می خواهیم و سودش را برای خود، نه استثمارگر می خواهیم و نه ارباب" دیده می شود. (نگاه کنید به کارت عضویت 2010 انجمن دوستداران کمون پاریس)

بهمین جهت به یاد این چهره بزرگ، سال 2010 را به او اختصاص داده ایم. این بهترین فرصتی است که این شخصیت را که تمام زندگی اش را صرف دفاع از دنیای کار کرده، از فراموشی بیرون آوریم.

ناتالی، در سال 1826 در شهر "برست" (1) بدنیا آمد و پدر و مادرش نهایت فداکاری را بکار بردند تا فرزندشان از سطح آموزش خوبی برخوردار شود. وی در سال 1845 ازدواج کرد و دارای سه فرزند شد.

سپس ناتالی و شوهرش، در شهر "کمپر" (2) به شغل کتابفروشی پرداختند. ده سال قبل از رویداد کمون، آنها عازم پاریس شده و ناتالی، در "محله بروتن ها" (3) در مجاورت ایستگاه راه آهن "مون پرناس" (4) در یک کارگاه صحافی مشغول به کار شد. بنا به گزارشی از پلیس، ناتالی به علت: "پرداختن به سیاست، خواندن روزنامه های "ضاله" با صدای بلند، و آمد و رفت مداوم به کلوب ها"، توجه همگان را به خود جلب کرده بود.

ناتالی لومل عضو انجمن بین المللی کارگران (انترناسیونال اول) بود. در سال 1865، سندیکای کارگران صحاف کار، که توسط اوژن ورنلن (5) و ناتالی لومل تأسیس شده بود، برابری دستمزد برای زنان و مردان را مطالبه و آن را بدست آورد.

اوژن ورنلن، برپای رستورانی مردمی و همگانی به نام لامریت (6) را پیشنهاد و ناتالی را برای مدیریت آن انتخاب کرد. این ایده با موفقیت مواجه شد.

ناتالی لومل، در دوران "کمون پاریس"، هم خود را صرف سازماندهی زنان کرد. در 11 آوریل 1871، وی همراه با الیزابت د میتری یف (7) "اتحاد زنان برای دفاع از پاریس و پرستاری از زخمی ها" را تأسیس کردند. برنامه "اتحاد زنان... مطالبات متعدد دیگری را در بر می گرفت از جمله: برابری دستمزد بین مردان و زنان، حق کار کردن (سازماندهی کارگاه های مصادره شده)، به رسمیت شناختن پیوند زناشویی اختیاری، حق طلاق و غیره.

طی "هفته خونین" (8)، ناتالی لومل با همیاری دیگر زنان در باریکاد میدان بلانش (9) به مقاومت ادامه داد. وی در 21 ژوئن 1871 دستگیر و به تبعید در یکی از دژهای نظامی محکوم شد. سرانجام ناتالی در 28 ژوئن 1879 (هشت سال بعد)، از تبعید بازگشت. در 8 نوامبر 1879، سرپرستی جشن بازسازی اطاق سندیکایی کارگران صحاف کار به وی محول شد و در روزنامه "سازش ناپذیر" (10) به مدیریت هانری ژسفور (11) به شغل تا کردن روزنامه پرداخت.

نابینا، در سن 90 سالگی، ناتالی لومل به خانه سالمندان "بیستر" (13) منتقل و 5 سال بعد در تاریخ 8 مه 1921 درگذشت: در پنجاهمین سالگرد کمون پاریس در ماه مه.

مارس 2010 - اسفند 1388

برگردان از فصل نامه شماره 1 انجمن دوستداران کمون پاریس، به تاریخ 2010

زیر نویس ها:

Claudine REY*

- 1 - Brest شهری در شمال غربی فرانسه
- 2 - Quimper شهری در شمال غربی فرانسه
- 3 - Les Bretons
- 4 - Montparnasse
- 5 - Eugène VARLIN

اوژن ورنلن متولد 1839 انقلابی فرانسوی و کارگر صحاف کار چاپخانه و دبیر شاخه فرانسوی انجمن بین المللی کارگران (انترناسیونال اول). وی عضو کمیته مرکزی گارد ملی کمون پاریس و عضو کمیسیون مالی کمون پاریس بود و در روز 28 مه 1871 به دست ارتش ورسای به طرز فجیعی به قتل رسید.

6 - La Marmite

رستوران عمومی برای کمک به کارگران و زحمتکشان با قیمت ارزان بود و هم چنین فرصتی فراهم کرد تا در این مکان به آموزش سیاسی بپردازند.

7 - Elisabeth DMITRIEFF

الیزابت د میتری یف متولد 1851 در شهر "ولوک" در روسیه، فمینیست روسی و عضو انترناسیونال اول بود که توسط مارکس در سن بیست سالگی به پاریس فرستاده شد تا در کمون پاریس شرکت کند. پس از هفته خونین به روسیه گریخت.

8 - پاریس، توسط کمونارها در روز 18 مارس 1871 تسخیر و اولین حکومت کارگری جهان که به کمون پاریس معروف است، در آنجا برقرار شد. این حکومت در مجموع بیشتر از 72 روز طول نکشید و طی هفته خونین از 21 تا 28 مه توسط آدولف تی بر رهبر حکومت ورسای و ارتش آن به خاک و خون کشیده شد. در هفته خونین، بیست و پنج تاسی هزار نفر از کمونارها و مردم پاریس در کوچه و خیابان قتل عام و چهل و پنج هزار نفر دستگیر و بسیاری از آنان تبعید یا اعدام شدند.

9 - La place Blanche

10 - L' Intransigent

11- Henri ROCHEFORT

ادیب، روزنامه نگار، سیاستمدار و نویسنده جمهوری خواه و ضد امپراتوری فرانسه و از همراهان کمونارها و از دوستان ویکتور هوگو و ژول والیس و... بود. وی مدیریت روزنامه "سازش ناپذیر" را بعهده داشت که از ژوئیه 1880 منتشر شده و در واقع صدای کمونارها بود. هانری ژسفور کم به راست افراطی و خصوصاً دکتترین بولانژسیم نزدیک شده و سرانجام منجر به قطع روابط با دوستان سابقش شد. وی در کمال تنهایی و بی تفاوتی مردم به خاک سپرده شد، گرچه تا پایان عمر همچنان ضد روحانیت (آنتی کلریکال) باقی ماند.

12 - Boulangisme

دکترین جنبش ناسیونالیستی و راست افراطی منتسب به ژنرال ژرژ بولانژه وزیر جنگ جمهوری سوم فرانسه بود.

13- Bicêtre

90% پرسش شونندگان، جامعه را محکوم می‌کنند چون به خواسته‌های آنان بطور جدی توجه نمی‌شود و حتی در رسانه‌ها (بخصوص تلویزیون) کاراکتر زنانی که کوچکترین اعتراضی به وضع موجود خود می‌کنند را به تمسخر می‌گیرند.

18% زنان به خاطر وظیفه‌ی کار خانگی فرصت مطالعه و تفریح شان صفر است، 70% بسیار کم و فقط 12% درصد فرصت کافی برای این امور دارند.

100% زنان خود را در معرض داوری همسر، فرزندان، بقیه فامیل و حتی زنان دیگر می‌بینند و طبیعتاً از این که او را همسری مهربان و باگذشت و خانه‌دار و آشپزی ماهر قلمداد کنند احساس رضایت می‌کنند. ولی بلافاصله در سؤال بعدی که احساس آنها در نهایت و در پایان روز پس از پایان کار خانگی چیست، 90% پاسخ داده‌اند که دچار روزمرگی شده و احساس افسردگی می‌کنند.

87% زنان علت وابستگی مالی زنان به مردان را تقسیم جنسیتی کار و فرهنگ مردسالار می‌دانند و فقط 13% علت وابستگی را نداشتن تحصیلات و تخصص زنان دانسته‌اند. در پاسخ به پرسش "نوع کار خانگی" 82% آنرا یکنواخت، بی پایان و کسالت آور ارزیابی کرده و 18% آنرا خلاق دانسته‌اند.

85% زنان پرسش شونده ناآگاهی و نداشتن تشکل و اتحادیه‌ی مستقل زنان (اعم از شاغل و غیرشاغل) را عوامل اساسی برای ماندن در وضع موجود دانسته‌اند. 90% زنان خانه‌دار (غیرشاغل) خود را وابسته به شوهرهایشان می‌دانند و 80% این عده می‌گویند که مجبورند در حوزه‌های مختلف زندگی تابع همسر خود باشند و به او تمکین کنند و این شرایط باعث آزدگی روحی و ایجاد افسردگی در آنان می‌شود. این ارقام در مورد زنان شاغل که کارهای خانگی را انجام می‌دهند نیز، البته با درصد کمتری، صدق می‌کند. اما خستگی و فشار بر گروه دوم به مراتب بیشتر است.

در پاسخ به این سؤال که "چرا بین زنان خانه دار همبستگی وجود ندارد؟"

30% گزینه‌ی "چون کار خانگی کاری است فردی که در انزوا انجام می‌شود" را انتخاب کرده اند. 30% نبود همبستگی و اتحادیه و 10% رقابت بین زنان فامیل و نزدیکان را عامل اصلی دانسته‌اند و 60% زنان گزینه "همه‌ی موارد" را انتخاب کرده اند. (بعضی از زنان بیش از یک گزینه را انتخاب کرده‌اند). این مسأله نشان می‌دهد به رغم تمامی تبلیغات شبانه روزی و استفاده از اهرم‌های فرهنگ سنتی و دین، زنان به وضعیت خود نگاهی واقع گرایانه دارند.

در پرسشنامه سؤالی آمده که طی آن نظر زنان را در باره ی تأسیس آشپزخانه، رختشوی خانه و مهد کودک‌های اشتراکی بعنوان جایگزین کار خانگی جویا شده است. 54% موافق، 29% مخالف و 17% گزینه ی "نمی‌دانم" را انتخاب کرده‌اند. بررسی اینگونه آرا در میان زنان نشان می‌دهد که کار خانگی بشکل کنونی معضلی بسیار جدی است.

آخرین سؤال پرسشنامه دو گزینه را در برابر زنان قرار می‌دهد:

آیا تساوی حقوقی و قانونی بین زنان و مردان با حفظ موقعیت کار خانگی برای زنان زمینه را برای برابری کامل آنها تحقق می‌بخشد؟

35% جواب بله و 65% جواب خیر داده‌اند.

جالب است زنان ما برای محو کار خانگی بعنوان استثمار پنهان زیر زرق و برق وظیفه‌ی مقدس مادری و همسری، عزم خود را جزم کرده‌اند.

یک کار میدانی در مورد کار خانگی

پژ: آنچه در زیر می‌خوانید یک کار میدانی در مورد کار خانگی برگرفته از سایت اینترنتی "زنانی دیگر" می‌باشد. به علت کمبود جا جدولها و مقاله نتوریک ضمیمه آن حذف شده است. متن کامل این تحقیق را در آدرس اینترنتی زیر می‌توانید مشاهده کنید.

<http://z-degar.blogfa.com/post-25.aspx>

جزوای که ملاحظه می‌کنید نتیجه‌ی کار تحقیقی آماری در جامعه کوچکی از زنان ایران است. جمعیتی حدود 300 نفر که تلاش شده ترکیبی از اقشار و طبقات مختلف زنان باشد (از نظر سن، تحصیلات، موقعیت های اجتماعی و ...)

سؤالات پرسشنامه طوری طرح ریزی شده که بتوان گزینه‌های انتخابی از سوی زنان پرسش شونده را در سه حوزه ی اقتصادی، اجتماعی و روانشناسی دسته بندی کرد.

الف - حوزه ی اقتصاد:

در این حوزه 85 - 75 درصد زنان معتقدند:

کار خانگی کاری است گسترده (شامل آشپزی، نظافت، خرید، مهماندار، رسیدگی به آموزش و بهداشت فرزندان، رسیدگی به سالخوردگان خانواده و همسر). این اکثریت معتقدند کار خانگی، کاری است اقتصادی و مولد که دیده نمی‌شود. حدود 85% زنان ارزش مادی (دستمزد) کار خانگی را بیش از 400 هزار تومان در ماه تعیین کرده و 10% معتقد بودند که با هیچ مزدی نمی‌توان این خدمات و خستگی ناشی از آن را جبران کرد.

تقریباً 100% زنان معتقدند که کار خانگی آنان با کار مشابه که در بازار به وسیله‌ی مردان انجام می‌شود هیچ تفاوتی ندارد (آشپزی و نظافت و ...) اما جامعه برای آن ارزش آماری و مالی قابل نیست.

80% پرسش شونندگان دولت را طرف اصلی خود دانسته و معتقدند که از کار بی مزد زنان گرچه همسر و خانواده سود می‌برند ولی در نهایت کارفرما و دولت‌ها به نفعشان است که نیمی از جمعیت (زنان) خدماتی مجانی به نیمی دیگر (مردان) بدهند تا هزینه‌های دولت کاهش یافته و سود بیشتری نصیب سرمایه‌داران شود.

برای برون رفت از این شرایط ناعادلانه 80% پرسش شونندگان موافق با پرداخت دستمزد بودند و 20% عقیده دارند که پرداخت دستمزد، تقسیم جنسیتی موجود را حفظ کرده و نقش زنان را بعنوان خانه دار تحکیم می‌بخشد.

ب - حوزه های اجتماعی و روانشناسی:

95% پرسش شونندگان معتقدند که جامعه با تأکید به فرهنگ مردسالار و سنت و دین، توجیه‌گر اصلی نقش آنان بوده و از کودکی دختران را برای پذیرش نقش فرودست آماده می‌کند؛ و در شرایط حاضر نیز رسانه‌ها و قوانین بشدت بر طبل ناگزیر و ابدی بودن این نقش برای زنان می‌کوبند.

زنان عدم آگاهی خود از ریشه‌ی اصلی این نابرابری را دلیل تداوم شرایط موجود دانسته و تشنه‌ی شنیدن و خواندن مطالب علمی و موثق در این زمینه هستند.

نکته ی جالب اینکه حدود 60% زنان کار خانگی را وظیفه‌ی ازلی و ابدی ندانسته، 30% آنرا بعنوان وظیفه‌ی اصلی و 10% اظهار بی اطلاعی کرده اند.

کارهای خانه را انجام می‌دهند. به این کارها اصطلاحاً شیفت کاری دوم زنان شاغل می‌گویند. تحقیقات نشان می‌دهد که حتی شوهران بیکار از زنانی که 40 ساعت در هفته بیرون از خانه کار می‌کنند، کمتر کار خانه را انجام می‌دهند.

فرهنگ ما برای کار زنان و هرآنچه به زنان ربط پیدا می‌کند، قدر و اهمیتی قابل نیست. تبعیض جنسی در کار خانگی و در ارزیابی آن مشهود است و در مکاتب سلطه‌جو منظور از عدالت، عدالت میان مردان بعنوان نمایندگان خانواده است و به دنبال عدالت در حوزه ی خصوصی (نهاد خانواده) نمی‌روند.

چرا آزادی خواهانی که در حوزه‌های علمی، مذهبی، فرهنگی، اقتصادی با سلسله مراتب‌های تحمیلی مخالفت می‌کنند همین کار را در حوزه ی خانواده انجام نمی‌دهند؟ بدون شک بخشی از پاسخ اینست که مردان به زیر سؤال بردن تقسیم جنسی کار، که خود از آن بهره می‌برند، علاقه‌ای نداشته و ندارند.

آنهايي که از آزادی انسان در مشارکت زندگی اجتماعی دم می‌زنند به این توجه نکرده‌اند که زندگی خانوادگی بر اساس اصول برابری و رضایت بنا نشده و مناسبات زندگی خانوادگی مانع دسترسی زنان به سایر اشکال زندگی اجتماعی می‌شود.

بنابراین، رفع تبعیض در خانواده بسیار مهم است. فمینیست‌ها بر این اعتقادند که برابری جنسی باید از مبارزه با تبعیض در عرصه‌های عمومی فراتر رفته و به مسأله‌ی کار خانه در عرصه‌های خصوصی بپردازد. جنبش زنان برای دستیابی به برابری در همه‌ی عرصه‌ها نیاز به بازنگری و تقسیم بندی مجدد کار خانگی دارد.

بقول "کارول بیتمن": فمینیسم تماماً راجع به دوگانگی میان امر عمومی و امر خصوصی است.

چرا باید حاصل ازدواج برای مردان و زنان تا این اندازه متفاوت و نابرابر باشد؟ تمایل به تشکیل خانواده نباید مانع اختیار کردن شغل و حرفه باشد. اگر ازدواج عواقب محدود کننده‌ی اجتناب ناپذیری برای کار و حرفه دارد، مرد و زن باید بطور یکسان آن محدودیت‌ها را متحمل شوند.

برای برون رفت از این شرایط دو راهکار پیش روی است:

الف: پرداخت دستمزد.

ب: اجتماعی کردن کار خانگی.

الف: پرداخت دستمزد

این راهکار شاید در جنبش زنان هواداران بسیاری دارد. مبنای استدلال این فمینیست‌ها این است که کارخانگی در جامعه سرمایه‌داری کاری مزدوری است که مزد به آن تعلق نمی‌گیرد و خواستار پرداخت دستمزد از جانب سرمایه‌داری به این بیگاری هستند. این تقاضا می‌تواند باعث بسیج زنان و تشکل آنان در حول محور دستمزد برای کار خانگی شود و گامی در جهت ارتقای آگاهی و اتحاد زنان باشد، اما پرداخت دستمزد به کار خانگی نه تنها باعث لغو کار خانگی نخواهد شد، چه بسا که باعث ابقا آن نیز خواهد شد. زیرا برغم اینکه زنان در این شرایط بابت کار خانگی مزد می‌گیرند اما همچنان در چارچوب خانه اسیرند و کار خانگی برای زنان ابدی و نهادینه می‌شود و فرصت‌های اجتماعی را برای پرورش استعدادها و تحقق آرزوهای فردی‌شان از دست می‌دهند. در بیرون از خانه و در کنش با زنان و مردان و همچنین نیروهای حاکم بر جامعه است که زنان می‌توانند به درکی درست تر از موقعیت‌شان در گذشته، حال و آینده برسند. در بیرون از خانه و در چالش‌های مداوم فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه است که جایگاه واقعی خویش را می‌یابند. پرداخت دستمزد صرفاً کمکی است به کسب استقلال نسبی اقتصادی زنانی که فقط خانه‌داری می‌کنند و در کل فقط می‌تواند بنیه‌ی اقتصادی آنان را قوی‌تر کند.

این که کار خانگی کاری است بدون دستمزد در جامعه‌ای که ساختار آن بر اساس کار مزدی است، تناقضی آشکار و مورد پذیرش عموم بعنوان امری طبیعی است.

از دیر باز و تا همین اواخر قرن گذشته بیشتر مردان نظریه‌پرداز از طیف‌های سیاسی گوناگون و با هر دیدگاهی که در مورد تمایز دولت / جامعه داشته‌اند، جدایی زندگی خانوادگی از جامعه و محدود کردن زنان به خانواده را پذیرفته‌اند. نظریه‌های ادام اسمیت و هگل، کانت و میل، روسو و نیچه و ... یک دنیا با هم فرق دارد اما تمام این دانشمندان متفاوت به طور حیرت‌انگیزی متفاوت در مورد زنان جبهه واحدی را تشکیل می‌دهند.

آنان بر این باورند که محدود شدن زن به خانواده و اطاعت وی از شوهر، به لحاظ عرفی و قانونی ریشه‌های طبیعی دارند و زنان فطرتاً برای فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی در خارج از خانه مناسب نیستند.

اما برخی نظریه پردازان معاصر تدریجاً فرض پست‌تر بودن زنان نسبت به مران را کنار گذاشته و برخی دمکراسی‌های لیبرال قوانین ضد تبعیض تصویب کردند تا دسترسی زنان به تحصیل، اشتغال و پست‌های سیاسی ممکن گردد. با این حال این قوانین ضد تبعیض برابری جنسیتی به ارمغان نیاورده است.

ما معتقدیم برابری اینگونه بدست نمی‌آید که مردان نهادهای اجتماعی را بر اساس نیازهای خودشان بسازند و آنگاه هنگام انتخاب افراد برای مشاغل به جنس آنان توجه کنند. همانطور که در جوامع سرمایه‌داری بسیاری مشاغل صرفاً مردانه تلقی می‌شود. مردان بیشتر موقعیت‌های شغلی ارزشمند جامعه را از آن خود کرده‌اند و زنان به طرز نامتناسبی به کارهای نیمه‌وقت و کم درآمد روی آورده و بسیاری از آنان از لحاظ اقتصادی به مردان وابسته شده‌اند. مسأله‌ی مهم اینست که از همان روزی که قوانین کار تنظیم شد، جنسیت نقش مهمی در آن داشت، به این معنا کار را عمدتاً به کسی می‌دهند که مسئول مراقبت از بچه‌های نباشد. این ناسازگاری که میان پرورش بچه و کار دستمزدی به وجود آورده اند، عمیقاً به نابرابری‌هایی در حق زنان منجر شده است. نتیجه این که در جایی که بیشتر درآمد خانه از کار مزدی تأمین می‌شود زن که کارهای بدون دستمزد خانه را انجام می‌دهد برای دسترسی به کلیه امکانات به مرد وابسته است. پس می‌بینیم که تمام جایگاه‌ها و موقعیت‌های مهم جانبدارانه تنظیم شده‌اند و زنان مورد تبعیض قرار می‌گیرند زیرا زنان با گزینشی بین خانواده و شغل روبرو هستند؛ نه به این علت که افرادی متعصب خودسرانه کارها را به مردان می‌سپارند بلکه به این خاطر که کل جامعه به طریقی سیستماتیک هنگام تعریف مشاغل و امتیازات و ... به مردان ارجحیت می‌دهد. این بنوبه‌ی خود به فرهنگی منجر می‌شود که در آن مردانگی با کسب درآمد، و زنانگی با ارایه خدمات جنسی و خانگی به مردان و پرورش بچه‌ها تعریف و تداعی می‌گردد.

بنابراین هنگامی که مرد و زنی ازدواج می‌کنند موقعیت اجتماعی‌اشان برای کسب درآمد متفاوت است و این اختلاف طی دوران زندگی مشترک بیشتر می‌شود. زیرا مرد تجربه‌های ارزشمندی به دست می‌آورد و زن که خارج از زندگی مشترک نقطه اتکایی ندارد، در صدد تحکیم ازدواج برمی‌آید و بدان وابسته می‌شود و همین به مرد اجازه می‌دهد تسلط بیشتری اعمال کند. در زندگی مشترک، مرد بر زن که از لحاظ اقتصادی موقعیت برابری با مرد ندارد، غالب می‌گردد. پس تحمیل نابرابری جنسیتی حاصل نظام سلطه‌ی مردانه است، که تحت آن تفاوت‌های جنسیتی در توزیع امکانات دخالت داده می‌شود و زنان را بطور سیستماتیک از آن مزایا محروم می‌کند. در داخل خانواده‌ها اگر زنان حتی شغل تمام وقت بیرون از خانه داشته باشند باز هم بیشتر



مجبور کند، اگر جنبش زنان آنقدر قدرت داشته باشد که بتواند دولت سرمایه‌داری را مجبور کند، چرا باید به جای شعار اجتماعی کردن کار شعار تقلیل‌گرایانه‌ی دستمزد به کار خانگی را بدهد و فرض دوم این است که بورژوازی می‌خواهد و یا می‌تواند کار خانگی را اجتماعی کند. اما بورژوازی همواره ترجیحش این است که به جای تن دادن به عناصر سیستمی که با سیستم و مناسبات سرمایه‌داری در تضاد است، مثل اجتماعی کردن کار خانگی و تحلیل بردن نهاد خانواده - که یکی از ارکان اساسی نظام سرمایه‌داری است- در صورت اجبار به راهکارهایی تن بدهد که در سیستم مورد توافقش خوانایی داشته

باشد. و پرداخت دستمزد به کارخانگی (بدون مزد) در واقع همان روابط کار مزدوری حاکم در جامعه سرمایه‌داری است. در حالی که شعار اجتماعی شدن کار خانگی فراتر از نظام کار مزدوری سرمایه‌داری می‌رود. آیا طرح شعار پرداخت دستمزد به کار خانگی تأییدی دوباره بر سیستم کار مزدوری نیست؟

«بسیاری از نظریه‌پردازان مارکسیست نظرشان بر این است که «فرمان‌برداری جنسی» ناشی از تقسیم کار جنسی است که تحت نظام سرمایه‌داری به شکل افراطی در جدایی بین واحد خانگی و واحد صنعتی در جریان عمومی اقتصاد خود رانشان می‌دهد. یعنی با ظهور سرمایه‌داری صنعتی جریان عمومی کار به دو واحد مجزا منشعب شد: واحد خانگی و واحد صنعتی. و این انشعاب در پروسه‌ی کار، در نیروی کار نیز انشعابی ایجاد کرد که تقریباً در راستای جنسی بود: زنان در واحدهای خانگی، مردان در صنعت»⁽¹⁾ آیا با دستمزد دادن به کار خانگی این تقسیم جنسی کار جاودانه نخواهد شد؟ آیا فرمان‌برداری زن خانه دار با گرفتن دستمزد ملغی خواهد شد؟ آیا جاودانه کردن کار خانگی زنان را از دخالت در سیاست‌گذاری و تصمیمات کلان اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی حذف خواهد کرد؟

کار خانگی فقط کار بدون مزد نیست که راه حلش پرداخت دستمزد باشد. بدون مزد بودن آن فقط یکی از مؤلفه‌های این پدیده پیچیده و چند وجهی است.

علاوه بر اینکه در ارزشیابی ارزش افزوده (ارزش مبادله) به حساب نمی‌آید، ویژگی‌های زیر شاید فقط برخی از پیچیدگی‌های آن باشد:

- 1- همان‌طور که گفته شد باعث تقسیم جنسی کار و فرمان‌برداری زن در خانه و ایضا در اجتماع می‌شود.
- 2- خانه به عرصه خصوصی تبدیل شده و زنان از دخالت در تصمیم‌گیری‌های کلان جامعه حذف می‌شوند.
- 3- از آنجا که تقسیم جنسی کار نه انتخاب آگاهانه زنان بلکه تحمیل مناسبات و سیستم اقتصادی- اجتماعی است، باعث از خود بیگانگی در زنان می‌شود. کلیت آن کاری از خود بیگانه و غیرخلاق است گرچه برخی از فمینیست‌ها معتقدند که لحظات خلاق نیز در کار خانگی وجود دارد.
- 5- تسری این تقسیم جنسی کار به جامعه باعث محدود کردن مشاغل، تحصیل و دستمزد نابرابر زنان در کارهای صنعتی به بهانه‌ی عدم مهارت زن به عنوان نیروی کار دست دوم می‌شود.

ب: اجتماعی کردن کار خانگی

این راه حل استراتژیک از سوی جریان‌های رادیکال جنبش زنان پیشنهاد شده و پیگیری می‌شود و شدیداً با مخالفت قدرت‌های گوناگون، حکومت‌ها، نهادهای مذهبی، نهادهای مردسالار و قدرت مدار روبرو بوده است. گرچه زنان هم بطور نسبی هنوز نظر مساعدی به این آلترناتیو پیدا نکرده‌اند.

طرفداران اجتماعی کردن کار خانگی تأکید دارند با پیدایش و گسترش آشپزخانه و رختشوی خانه و مهد کودک های عمومی، زنان وابستگی خود را به چهار دیواری خانه از دست داده و فرصت‌های مناسبی برای شرکت مؤثر در عرصه‌های عمومی و استفاده از حقوق شهروندی بدست خواهند آورد. نمونه‌هایی از این مراکز در برخی کشورها تأسیس شده است.

"مری استیونس هولند" فمینیستی بود که تحت تأثیر بازدید از یک جامعه‌ی اشتراکی فوری‌های در فرانسه به فکر تأسیس مراکز مشارکتی تربیت کودکان افتاد. او بعدها به کمک یک مهندس معمار نقشه‌هایی برای منطقه‌ای مهاجرنشین تهیه کرد که در آن اصول زندگی تعاونی و انجام کارهای خانه بصورت اشتراکی رعایت شده است.

فمینیست‌ها تأکید زیادی برای ساختن محله‌های مشابه با امکانات اجتماعی کردن کار خانگی دارند. کار خانگی فقط بدون دستمزد نیست!

به نظر مارکس مزد واقعی برای هر گروه از کارگران در هر دوره‌ی مشخص تاریخی ثابت است و به زعم او این مقدار، حداقل لازم معیشت در هر مرحله‌ی تاریخی است و بنابراین ارزش کالای نیروی کار، برابر است با مقدار زمان کار مجردی که در مجموعه‌ی کالاهایی که این حداقل لازم برای معیشت در هر مرحله را تشکیل می‌دهند. مارکس مصرف کارگران برای بازتولید نیروی کار را فقط شامل کالاهایی می‌داند که با مزد خریداری می‌شوند. و آن را شامل مصرف ارزش‌های مصرفی که توسط خانواده- زن- تولید می‌شود نمی‌داند. فمینیست‌های معاصر با توجه به کار خانگی و نقش آن در حفظ و تجدید تولید کالای نیروی کار، دستمزد کارگر را نه بهای حداقل معیشت بلکه کمتر از آن می‌دانند و آن را برای تجدید تولید کالای نیروی کار، به طور روزمره از یک نسل به نسل دیگر، کافی نمی‌دانند. به عبارتی فمینیست‌های معاصر معتقدند که کارخانگی زن بدون مزد می‌ماند.

مزید بر این زنان با حضور در کار تولیدی (عرصه عمومی) بیش از آن که آزاد شوند- آن طور که انگلس پیش‌بینی می‌کرد- خود را با وظیفه‌ی دوگانه مواجه دیده‌اند: کار در عرصه‌ی عمومی برای دستمزد اولیه و ادامه کار خانگی بدون مزد در عرصه‌ی خصوصی. عده‌ای از رادیکال سوسیال فمینیست‌ها با نقد بر ایدئولوژی تقسیم جنسی کار و پذیرش وعده‌های لیبرالی مبنی بر حقوق برابر برای زنان، تقاضای دستمزد برای کار خانگی و تضمین درآمد سالانه برای زنان می‌کنند و اینکه این امر چه تأثیری بر اقتصاد می‌گذارد هنوز از جانب آنان تبیین نشده است. اما باید پرسید که اولاً جامعه سرمایه‌داری قادر است وعده‌های لیبرالی خود مبنی بر برابری حقوقی برای زنان را جامه عمل بپوشاند؟ و آیا حاضر است به زنان بابت کار خانگی دستمزد بدهد؟

عده‌ای عنوان می‌کنند که بورژوازی با طرح چنین خواستی از جانب جنبش زنان تحت فشار قرار گرفته و مجبور می‌شود امکانات رفاهی برای زنان فراهم کند و گام‌هایی در جهت اجتماعی کردن کار خانگی بردارد. امکاناتی همچون مهدکودک‌ها، رختشوی‌خانه‌های عمومی، آشپزخانه‌های عمومی و غیره. اما این استدلال بر دو فرض نادرست بنا شده است: اولاً فرض این‌که جنبش زنان آنقدر قدرت دارد که بتواند دولت سرمایه‌داری را

خودشان دستمزد بگیرند حتماً دستمزدشان بیشتر از همتای مردشان خواهد بود. آیا کسی او را استخدام خواهد کرد؟ و آیا مردان تنها هم که خود نیروی کارشان را بازتولید می‌کنند بابت کارخانگی مزد خواهند گرفت؟

5. مراقبت و نگهداری از اطفال و یا تولید مثل را هم می‌شود کار خانگی به حساب آورد و به آن مزد داد؟ چه کسی قرار است دستمزد پرداخت کند؟ آیا می‌شود این‌ها را هم با کار مزدی ادغام کرد؟ کاری که به مدت نه ماه 24 ساعته است و بعد از آن نیز تا سال‌های سال کمتر از 24 ساعت نیست؟ و از طرف دیگر شامل تمامی زنان می‌شود از زن بورژوا گرفته تا زن کارگر.

6. آیا قرار است ساعات محدودی برای کار خانگی اختصاص داده شود یا زنان همچنان باید نامحدود و نامشخص کار خانگی بکنند؟ آیا زن خانه‌دار امکان این را خواهد یافت که برای استراحت جایی به جز محل کارش (خانه) برود و آیا تفکیک دقیقی بین ساعات کار و استراحت او خواهد بود؟

7. با توجه به اینکه خانواده نقش ترویج ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم (بخوانید دولت) را دارد و این دولت قرار است کارفرمای زنان نیز باشد، این امر باعث تحکیم بیشتر ایدئولوژی طبقه‌ی حاکم در خانه و جامعه نخواهد شد؟

8. آیا دولت سرمایه‌داری با پرداخت دستمزدی اندک به کار خانگی و کسر آن از دستمزد مردان نمی‌تواند این شعار را خنثی کند؟

بدیهی است که این شعار یا هر شعار دیگری می‌تواند قدرت بسیج‌کنندگی داشته باشد و زنانی را حول این یا آن خواسته به مصاف با دولت مردسالار بکشاند، اما بدون مزد بودن کار خانگی تنها دلیل ارتجاعي بودن کار خانگی نیست. شاید حتی طرح این شعار و پی‌گیری آن باعث اصلاحاتی نیز به نفع زنان بشود اما این اصلاحات نه تنها کارخانگی را زیر سؤال نخواهد برد بلکه آن را پایدارتر خواهد کرد. علاوه بر این طرح و تبلیغ این شعار در بین زنان باعث دامن زدن به دیدگاه‌های ارتجاعي در بین همان زنانی است که این شعار در بینشان طرح خواهد شد و مانع برخورد همه جانبه به کارخانگی زنان خواهد شد.

بهتر نیست به جای شعار تقلیل گرایانه دستمزد به کار خانگی، شعاری در جهت رفاه حال زنان در کاستن فشار کار خانگی بدهیم که حداقل حضور برابر زنان در بازار کار را تسهیل کند؟ ■

XXXXXXXXXXXXXXXXXXXX

محمد ملکی به محاربه متهم شده است

محمد شریف در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا در خصوص پرونده محمد ملکی که ریاست دانشگاه تهران در دولت موقت را بر عهده داشت با اعلام اینکه موکلش در هفته گذشته با قرار کفالت يك ميليارد ريال آزاد شده است گفت: طبق کیفرخواست صادره موکل به اتهام ارتباط با یکی از سازمان‌های غیرقانونی و به استناد ماده 186 قانون مجازات اسلامی به محاربه متهم شده است.

وی اتهام دیگر ملکی را توهین به امام خمینی، مقام معظم رهبری و تبلیغ علیه نظام عنوان کرد و ادامه داد: وقت رسیدگی به پرونده موکل 24 فروردین ماه سال آینده اعلام شده که با توجه به وخامت وضع جسمانی موکل امیدوارم در روز اعلام شده جهت رسیدگی قادر به حضور در دادگاه شود.

به عبارتی تقسیم جنسیتی کار در قلمرو تولید اجتماعی باز تولید می‌شود.

6- تعمیم یافتن تولید کالایی باعث شده است واحد خانگی به حوزه‌ای منزوی و عقب‌افتاده تبدیل شده و کار انجام گرفته در آن نه تنها از دید سرمایه‌داری که حتی از نظر خود کارگران خانگی نیز بی‌ارزش انگاشته شود.

7- کار خصوصی خانگی نه تنها توان سیاسی زنان را اتمیزه می‌کند و در مبارزات و فعالیت‌های اجتماعی آنان را حذف می‌کند، بلکه باعث رواج و تحکیم ایدئولوژی‌های واپس‌گرا در جامعه می‌شود که جای زنان را در خانه می‌داند.

8- از آنجا که کار خانگی بلافاصله و بلاواسطه عینی نیست. یعنی در سیستم مبادله‌ای حضور بلافصل ندارد، خانه به عرصه‌ی خصوصی تبدیل شده و از عرصه‌ی تولید اجتماعی (تولید مبادله‌ای) جدا و منفک می‌شود؛ و از آنجا که نقشی اساسی در بازتولید نیروی کار دارد و این مهم را بدون دستمزد انجام می‌دهد، تمامی ایدئولوژی‌های واپس‌گرا و بورژوازی که از این کار بی‌مزد منتفع می‌شوند سعی در تقدس بخشیدن به این عرصه خصوصی دارند و ریاست آن را به عهده مردان خانواده و گذاشته و زنان را در چارچوب آن اسیر نظارت و تصمیم‌گیری مردسالاران و مردان کرده‌اند.

9- خانه و خانواده در عین حال که خود قربانی ایدئولوژی‌های واپس‌گرا و بورژوازی است، همچنین نقشی اساسی در ترویج و جاودانه کردن ایدئولوژی حاکم دارد.

3- و مهم‌تر از همه و همان‌طور که گفته شد بواسطه خدمات کار خانگی است که سیستم کار مزدوری می‌تواند به حیاتش ادامه دهد.

10- و آیا:

1. پرداخت دستمزد به کار خانگی باعث خواهد شد که زنان بسیاری از اشتغال در تولید اجتماعی کناره بگیرند، و یا به بهانه‌ی دستمزد به کار خانگی‌ایشان از کار در تولید اجتماعی محروم شوند؟ بویژه که در جامعه مشخص ما این امر توجیه ایدئولوژیک بسیار هم دارد؟ و بهتر نیست به جای تقاضای دستمزد برای کار خانگی شعار رفاه اجتماعی بیشتر برای زنان بدهیم تا بتوانند حضور فعال‌تری در تولید اجتماعی و فعالیت اجتماعی داشته باشند و فرصتی بیشتر برای تشکیل‌یابی و مبارزه در جهت رفع ریشه‌های ستم‌دیدی خود؟ آیا این شعار نافی حق زنان برای کار در تولید اجتماعی نیست؟

2. آیا درخواست دستمزد برای کار خانگی (و فرض محال اجابت آن از طرف دولت سرمایه‌داری) دستمزد کارگران مرد تقلیل خواهد یافت و یا بهانه‌ی برای تقلیل دستمزد آن‌ها نیست؟

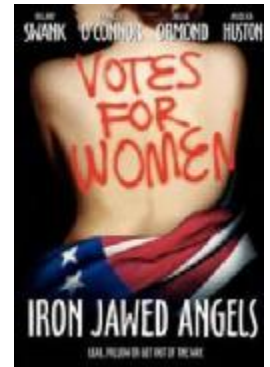
3. در زمان‌های جنگ و بحران‌ها که قرار است (بنابر روال تاریخی سرمایه‌داری) زنان نیز به بازار کار بیایند چه کسی کار خانگی را انجام خواهد داد؟ آیا قرار است زنان در دو شیفت کار کنند؟ گرچه بابت آن مزد بگیرند. و آیا حضور زنان پس از یک دوره طولانی پرداختن صرف به کار خانگی موقعیت آنان را در بازار کار و تقسیم جنسی کار بدتر خواهد کرد؟

4. آیا درخواست برای دستمزد کار خانگی از دولت که در ازای «بازتولید نیروی کار» مطالبه می‌شود به همه‌ی زنان تعلق می‌گیرد؟ آیا این دستمزد به زنان بورژوا هم تعلق می‌گیرد؟ درست است که این زنان کارگر خانگی دارند اما همواره حداقل مدیریت خانه با آن‌هاست. و یا فقط به زنانی که ازدواج کرده‌اند و شوهرشان «کارگر» است تعلق می‌گیرد؟ و یا به زنی که شوهر ندارد اما بچه‌ای دارد که کار می‌کند (یا قرار است کار بکند)؟ آیا زنان بدون شوهر و بدون فرزند هم قرار است برای کار خانگی مزد بگیرند؟ البته اگر قرار است بابت بازتولید نیروی کار

نقد فیلم: نکته هایی از

"فرشتگان پر حرف و سرسخت"

باربد کیوان



عنوان اصلی: Iron Jawed Angels
کارگردان: کاتیا فون گارنیه
بازیگران: هیلاری سوانک، فرانسس اوکاتر، جولیا اورموند، آنجلیکا هوستن
بر اساس داستانی از: جنیفر فریدز
محصول: 2004 آمریکا

به اصطلاح آن را از "تند روی" و کارهای "غیر معقول" باز دارند.

جنبش "حق رأی طلبی" از حدود سال 1912 بر فشارهای خود بر حکومت می افزود و تبلیغ و ترویج و سازماندهی در میان زنان را گسترش می داد. هیأت حاکمه و رئیس جمهور وقت به نام "وودرو ویلسن" از حزب دمکرات، در مقابل خواست مرکزی این جنبش مقاومت می کرد.

جنبش زنان و جنگ امپریالیستی

در همین زمان، يك واقعه بزرگ جهانی رخ داد که بر موقعیت جنبش "حق رأی طلبی" تأثیر جدی گذاشت. این واقعه، شروع جنگ جهانی اول در اروپا و سپس ورود آمریکا در جنگ قدرت های سرمایه داری برای تجدید تقسیم دنیا بود. ورود آمریکا به جنگ، این فرصت را در اختیار هیأت حاکمه قرار داد که به بهانه حفظ منافع ملی در شرایط ویژه، جنبش های طبقاتی و اجتماعی موجود در این کشور را تحت فشار قرار دهد. جناح انقلابی در جنبش کارگری و درون احزاب سوسیالیستی آن دوران که مخالف سیاست شرکت در جنگ امپریالیستی بودند و از کارگران می خواستند که گوشت دم توپ بورژوازی "خودی" در این جنگ نشوند، به اتهام "خیانت به میهن" تحت پیگرد و سرکوب قرار گرفتند. جنبش "حق رأی طلبی" هم بر سر دو راهی قرار گرفت. پافشاری بر حقوق زنان در شرایطی که "ملت درگیر جنگ است" می توانست تضعیف پشت جبهه تلقی شود و نه فقط هیأت حاکمه که بسیاری از مردم را نسبت به این جنبش خشمگین و بدبین کند. از طرف دیگر، مسکوت گذاشتن خواسته های بر حق و کوتاه آمدن در مقابل فشارهای هیأت حاکمه، به معنی عقب رفتن جنبش زنان و ضربات سیاسی و روحی مهلك بر فعالان آن بود. دیگر معلوم نبود که چه وقت جنبش می تواند کمر راست کند و زنانی را که به آن امید بسته بودند به میدان بیاورد. بی عملی و تسلیم رهبران می توانست به سرعت بسیاری از نیروهای جنبش را پراکنده و خانه نشین کند.

در آن دوره، جنبش زنان آمریکا فعالان و رهبران جوانی مانند "الیس پارکر" و "لوسی برنز" داشت. الیس پارکر همان کسی است که در سال 1938 "حزب جهانی زنان" را در شهر ژنو (سوئیس) تشکیل داد که کارش حمایت از فمینیست ها، زنان یهودی و سایر قربانیان رژیم آلمان نازی بود. همین رهبران جوان بودند که بر مطرح کردن خواسته های زنان پافشاری کردند و علیرغم مخالفت بخش محافظه کار جنبش موفق شدند اکثریت نیروها را با خود همراه کنند.

زندان زنان و "شب وحشت"

عکس العمل هیأت حاکمه و دستگاه پلیسی اش به این کار، وحشیانه بود. از راه های مختلف کوشیدند برای فعالان جنبش زنان پاپوش درست کنند. به تحصن های آنان حمله بردند و بازداشت شان کردند. و سرانجام الیس پارکر و لوسی برنز و در مجموع 33 نفر از زنان مبارز را به اتهامی واهی برای 60 روز روانه زندان "اوکوکان" در ایالت ویرجینیا کردند. به مسئولان زندان گفته بودند که این زنان باید ادب شوند. بنابراین هر اعتراض، هر حرکت که حاکی از همبستگی زنان بود، و مهمتر از همه اعتصاب غذای آنان را با شکنجه پاسخ گفتند. شکنجه ها

وقتی که به یکی از دوستانم گفتم می خواهم درباره این فیلم چیزی بنویسم، گفت "مواظب باش! موضوع ظریفی است. از يك طرف مسأله خواسته ها در مبارزات بر حق زنان در میان است و از طرف دیگر استدلال ها و روش هایی که نقطه اتکاء رفرمیسم در جنبش زنان است." فکر کردم بهتر است بحث در مورد "فرشتگان..." را با توضیح تاریخی جنبش زنان در ابتدای قرن بیستم و مبارزه ای که داستان فیلم بر اساس آن نوشته شده، شروع کنم.

"حق رأی طلبان" یا Suffragists

کسب حق رأی برای زنان در آمریکا، موضوع مبارزه ای بود که در فیلم می بینیم. زنانی که درگیر این مبارزه دشوار شدند را "حق رأی طلبان" نامیدند. آنان زنانی از طبقات بالایی و میانی جامعه بودند؛ بهره مند از رفاه و سواد؛ آشنا به حقوق و قانون؛ دست اندر کار تشکیلات و نشر افکار. اگر چه بخشی از جنبش "حق رأی طلبی" در آمریکا را زنان سوسیالیست (نمایندگان جنبش جهانی طبقه کارگر) تشکیل می دادند، اما زنان کارگر و به طور کلی زنان قشرهای زحمتکش و تحتانی جامعه کماکان از این جنبش فاصله داشتند. یکی از نقاط ضعف مهم این جنبش، محدود شدن صفوفش به زنان سفیدپوست بود. "حق رأی طلبان" تمایل چندانی به شناخت مسائل و خواسته های توده های محروم زنان سیاهپوست، متحد شدن با آنان و متشکل کردنشان نداشتند. یکی از روش های مبارزه "حق رأی طلبان"، تماس با نمایندگان کنگره و دیگر نمایندگان هیأت حاکمه آمریکا (حتی رئیس جمهور) به قصد تأثیر گذاری بر آنان و تغییر در قوانین مدنی و کسب حقوق شهروندی به نفع زنان بود. در واقع همان روشی که به "لابی گری" مشهور است. در عین حال، فعالان آن جنبش به شکل های مختلف دست به سازماندهی می زدند، در مورد اهداف و خواسته های خود اوراق تبلیغاتی منتشر می کردند، با روزنامه ها تماس می گرفتند و خبررسانی می کردند، و میتینگ و تحصن برگزار می کردند.

جنبش زنان آمریکا که نطفه اش از سال 1890 با تأسیس "انجمن ملی حق رأی برای زنان" بسته شد، از همان آغاز صحنه بروز و رویارویی گرایش های رادیکال و محافظه کار بود. زنان سوسیالیست و زنان مهاجر ایرلندی که از کودکی شاهد مبارزات حاد سیاسی و حتی نبردهای قهرآمیز ملی علیه سلطه انگلستان بودند، قاطعیت و پیگیری بیشتری در جنبش "حق رأی طلبی" از خود بروز می دادند. در مقابل، زنانی از طبقه بورژوا و مرتبط با محافل حکومتی هم بودند که سعی می کردند جنبش را مهار کنند و

سئمرگانی به جای سئمرگران قبلی می انجامد، بگویند که حق رأی به زنان تنها کاری که کرد اضافه کردن شماره رأی دهندگان در این بازی فریبکارانه مکرر بود. نکته اصلی در گرفتن حق رأی در آن دوران این بود که به سنت ها و تفکراتی که این موقعیت را طبیعی و مشروع فرض می کرد ضربه زد. در آن دوران، زنان در غرب سرمایه داری از حقوق اجتماعی، سیاسی و بسیاری حقوق اقتصادی محروم بودند. این ضربه ای مؤثر و ماندگار بود چرا که جنبشی از خود زنان بر سر این خواست به راه افتاد و بر آن پافشاری شد. در پی مبارزه با قدرت حاکمه و رویارویی با طرز تفکر کهنه ای که در جامعه مردانه (منجمله در میان بسیاری از زنان) حاکم بود، جنبش به پیروزی رسید.

موفقیت در چنین مبارزاتی اگر چه به معنی کسب رهایی نیست اما در مسیر طولانی رفع ستم و تبعیض جنسیتی، نقش و جایگاه و تأثیر معینی دارد. شبیه این مسأله را می توان در مورد محرومیت مردان فاقد مالکیت (کارگران مزدی و دهقانان بی زمین) در بسیاری از جوامع غربی تا سال های پایانی قرن نوزدهم هم دید. در این میان، موردی استثنایی مثل جمهوری کرس را هم داریم که اولین کشوری بود که در دوره کوتاه عمر 14 ساله اش در فاصله 1755 تا 1769 "نظام رأی همگانی" محدودی را برقرار کرد. بعد از آن به کمون پاریس یعنی نخستین حکومت انقلابی کارگری تاریخ می رسمیم که فقط سه ماه و نیم برقرار بود. کمون پاریس حق رأی همگانی را در مورد همه مردان (با خط بطلان کشیدن بر امتیاز مالکیت و ثروت) به اجراء گذاشت. نیوزلند در سال 1893 به نظام رأی همگانی دست یافت که شامل زنان هم می شد. فنلاند هم اولین کشور اروپایی بود که در سال 1906 حق رأی را به تمامی شهروندانش اعطا کرد. جالب است بدانید که زنان در انگلستان تازه در سال 1928 بود که به حق رأی یکسان با مردان دست یافتند! زنان سوئیسی تا سال 1972 از این حق محروم بودند!!

در دهه های بعد، زنان در بسیاری کشورها از حق رأی و حقوق مدنی و اجتماعی دیگری برخوردار شدند. پیشروی جنبش های انقلابی باعث شد که افق دید توده های مردم گسترده تر شود. به يك معنی، تکامل تاریخ معنا و چارچوب پیروزی را دگرگون کرد. در این شرایط، اگر آرزوها و مطالبات جنبش رهایی زنان به چارچوب های سیاسی و اجتماعی و ایدئولوژیکی محدود شود که به ساختارها و نهادهای حاکم ضربه نزنند و بر عکس، توهم و توقع نسبت به آنان را رواج دهد، نمی توان از پیروزی و دستاورد حرف زد. به علاوه، رفرم های صوری و بی ریشه ای که از بالا انجام می گیرد و ادامه و نتیجه جنبش اصیل زنان نیست را هم نمی توان به عنوان "پیروزی جنبش" در بوق کرد و ستود.

به هر حال، رویکرد درست به حقوقی نظیر حق رأی در نظام های طبقاتی (که نتیجه مبارزه ستمدیدگان و به معنی به رسمیت شناساندن هویت خود به مثابه جزیی از جامعه است) را می توان در جمله زیر فشرده کرد. این جمله را کمونیست های انقلابی آمریکا هنگام برگزاری انتخابات به توده های محروم گوشزد می کنند: "زمانی شما مبارزه ای بر حق و سرسختانه کردید که حق رأی را به دست آورید، امیدواریم حالا هم آنقدر هشیار و آگاه باشید که از این حق استفاده نکنید!"

روایت فیلم از جنبش حق رأی طلبی

فیلم "فرشتگان پر حرف و سرسخت"، سال های 1912 تا 1917 را به تصویر می کشد. دست اندر کاران فیلم، اکثرآ زن هستند. "کاتیا فون گارنیه" که به نظر می آید خود به شدت تحت تأثیر مقاومت شجاعانه آلیس پارکر و لوسی برنز و یارانشان در روزهای اسارت قرار گرفته، مؤثرترین صحنه ها را از همین



آنقدر شدید بود که بعضی از زندانیان را تا آستانه مرگ پیش برد. طبق اسناد تاریخی، مرگ یکی از زنان در نتیجه همین شکنجه ها بود.

شب 15 نوامبر 1917 که "شب وحشت" لقب گرفت، تعداد زیادی از زنان را همزمان شکنجه کرده بودند. به این تاریخ دقت کنید! درست در همان موقع، در آن سوی دنیا، انقلاب کمونیستی در روسیه در حال وقوع بود. انقلابی که یکی از نخست گام هایش، رفع بلافاصله تبعیضات قانونی علیه زنان منجمله دادن حق رأی به آنان بود. انقلابی که برای زنان، میدان عملی بسیار فراتر از وظایفی قائل بود که جامعه مردسالار از آنان انتظار داشت و به قول لنین نقشی "محدود کننده و خرفت کننده" بازی می کرد. البته می دانیم که در ادامه ساختمان سوسیالیسم، کشور شوراهای نتوانست به آرمان های انقلاب در زمینه رهایی زنان جامه عمل ببوشاند و حتی از برخی پیشروی ها و دستاوردهای اولیه در این زمینه عقبگرد کرد.

به نوامبر 1917 باز گردیم. خبر شکنجه ها و وضعیت وخیم زندانیان "اوکوکان" به بیرون درز کرد و به روزنامه ها راه یافت. برای حکومتی که به نام "دفاع از دمکراسی" مردمش را به شرکت در جنگ فرا می خواند، وضعیت زنان زندانی می رفت که به يك رسوایی بزرگ تبدیل شود. رئیس جمهور و دیگر مقامات کشور جلسه اضطراری تشکیل دادند و تصمیم گرفتند با گردن نهادن به خواست مرکزی جنبش زنان یعنی طرح لایحه قانونی شدن رأی زنان در مجلس، قدمی عقب بگذارند و موج را به نفع خود برگردانند. لایحه با اختلاف کمی میان آراء موافق و مخالف به تصویب رسید.

پیروزی "حق رأی طلبان" و مسأله حق رأی همگانی

"فرشتگان پر حرف و سرسخت" پیروز شدند، این عنوانی بود که مطبوعات آمریکا برایشان برگزیده بودند. در آن زمان، این پیشروی مهمی برای جنبش زنان آمریکا به حساب می آمد. زن آمریکایی سفیدپوست برای نخستین بار به يك "شهروند با حقوق کامل" تبدیل شد. شاید گرفتن حق رأی از جانب زنان، امروز از نظر بسیاری چندان مهم جلوه نکند. شاید بسیاری از این بحث کنند که این فقط يك تغییر در قانون، يك تغییر صوری، بود که وضعیت زنان را دگرگون نکرد و بر کل جامعه هم تأثیر مهمی بر جای نگذاشت. شاید بعضی هم باشند که با انگشت گذاشتن روی این واقعیت که انتخابات ها در نظام های طبقاتی صرفاً به تنستن

بیانیه مادران عزادار؛ آیا مادر بودن جرم است؟



مادران را آزاد کنید!

بیش از 14 روز است که 7 تن از مادران در زندان اوین بسر می برند و طی این مدت از هر گونه ملاقاتی محروم بودند و فقط یک یا دوبار با خانواده تماس کوتاه تلفنی داشتند.

دوستانمان در شبانگاه 17 و 19 بهمن با یک حکم کلی که به تاریخ 14 بهمن بود توسط مأموران اطلاعات دستگیر و راهی بند 209 اوین شدند و تاکنون هیچ جرم مشخصی برایشان تفهیم نشد. راستی چه می توانند بگویند؟ آیا مادر بودن جرم است؟ در کدام قانونی می توان مادر بودن و پرسیدن از حال و روز فرزندان در بند این مرز و بوم و درخواست برای معرفی عاملان و آمران قاتلان زندگی را جرم دانست؟

کسانی که حکم به بند کشیدن مادران را صادر می کنند بیهوده در تلاشند، هیچ مادری مرگ فرزند خود را فراموش نمی کند و نخواهد بخشید. چه کوتاه فکرنده آنان که بر این باورند با توهین، ضرب و شتم، تهدید و زندانی کردن و قراردادنمان در بندهای انفرادی و فشار آوردن های پیاپی، فراموش می کنیم که پاک ترین فرزندان این مرزوبوم به خاطر حق مسلم بشری انتقاد و اعتراض در خیابانها به گلوله بسته می شوند، از بالای ساختمان ها و پل ها پرت می شوند، زیر خودروهای نیروهای انتظامی له می شوند، در زندانها مورد تعدی و شکنجه قرار می گیرند و زیر شکنجه های بی رحمانه کشته می شوند!

روسا و مسئولان قوه قضائیه!

شما را چه می شود؟ چرا امر کنندگان به قتل و قاتلان آزادند و هر روز جنازه ای دیگر بر جنازه ها می افزایند و شاکیان نه تنها جواب پرسشهای خود را نمی گیرند بلکه به بند کشیده می شوند؟ تا کی خشونت طلبان فرصت جولان دهی خواهند داشت؟ جرم مادران چیست که با دیدن تمام بی رحمی ها که فقط یک نمونه از آن کافیسیت تا عرش آسمان را به لرزه در آورد، هیچگاه از مسیر قانون خارج نشده و تمامی مساعی خود را به کار می برند تا از مسیر کاملاً قانونی و در نهایت بردباری و درایت ولی مصمم و پرعصابت خواستار محاکمه عادلانه قانون شکنان و قاتلان و سلب اختیار از تمامی خشونت طلبان هستند؟

ما مادران بار دیگر اعلام می کنیم که هیچگاه ظلمهایی که بر فرزندان این مرز و بوم روا گشت. فراموش نمی کنیم و نخواهیم بخشید و پیگیرانه خواستاریم هیچکس و هیچ نهادی در حصار امنی بجز قانون قرار نگیرد و هیچ انسانی که در چارچوب قوانین زندگی می کند، احساس ناامنی نکند.

بخش از مبارزه "حق رأی طلبان" آفریده است. او کاری کرده که بیننده امروزی فیلم، معنای "شب وحشت" را تا آنجا که ممکنست درک کند. کاری کرده که حس خشم نسبت به سیستم طبقاتی مردسالار و سیاستمداران عوامفریب و قاضیان و جلادان بیرحم، و حس همبستگی با زنان مقاوم زندانی، در بیننده برانگیخته شود.

تصویربرداری، رنگ آمیزی، صداسازی و موسیقی فیلم، آمیزه پر قدرتی به وجود آورده است. استفاده از ترانه مبارزاتی ایرلندی که از نجوای زنان در زندان آغاز می شود و به فریادی پر شور می انجامد، بسیار هوشیارانه و تأثیرگذار است. بازیگران - شاید به ترفند کارگردان - لحن و رفتاری دارند که فمینیست های مبارز امروزی را تداعی می کنند. دختران جوان و به طور کلی همه کسانی که در جنبش رهایی زن درگیرند می توانند جنبه و جلوه ای از خود و همزمانشان را در شخصیت های فمینیست فیلم پیدا کنند.

به نظر می آید که انتخاب موضوع فیلم، با توجه به زمان ساخت آن (2004 - 2003)، بی ارتباط با گسترش نارضایتی در جامعه آمریکا نسبت به سیاست های جنگی جرج بوش و اقدامات هیأت حاکمه آن کشور برای دست اندازی به حقوق مدنی و آزادی های سیاسی به بهانه "شرایط اضطراری" نبوده است. به ویژه آن که می دانیم، در دوران اخیر بخشی از حقوق زنان نظیر حق سقط جنین نیز مورد حمله دولتمردان آمریکایی و محافظ پر قدرت مذهبی و محافظه کار قرار گرفته است. یکی دیگر از صحنه های مهم فیلم که خیلی خوب از آب درآمده، ابتکار تبلیغی آلیس پارکر برای افشای "دمکراسی" پوچ و عوامفریبانه رئیس جمهور آمریکا است. او مجموعه ای از نقل قول های "وودرو ویلسن" را روی ورقه هایی نوشته است. آن ها را به صدای بلند در پیاده رو مقابل کاخ سفید می خواند و ورقه ها را یک به یک به درون آتشی که در آنجا افروخته می ریزد و خاکستر می کند. در حاشیه بگویم که از بازی خوب هنرپیشه نقش ویلسن نباید غافل شد که بیننده را به راستی از شخصیت مزور یک رئیس جمهور متنفر می کند!

سازندگان "فرشتگان..." خیال نداشته اند فیلم را با دیدگاهی نقادانه نسبت به همه چیز، منجمله جنبش "حق رأی طلبی"، بسازند و نقاط ضعف و محدودیت های آن را هم در برابر دید تماشاگر قرار دهند. حتی به نظر می رسد که تا حدی آگاهانه این نقاط ضعف را هم پوشانده اند. مثلاً در صفوف توده زنانی که مخاطب جنبش هستند، به ویژه در صحنه های پایانی، از زنان سیاهپوست استفاده شده که با تاریخ مستند خوانایی ندارد. البته این کاملاً قابل درک است که اگر کارگردان این کار را نمی کرد، نمی توانست توجه و همدلی زنان پیشرو و مبارز امروزی و مشخصاً زنان مبارز سیاهپوست را نسبت به فیلمش جلب کند. جنبه دیگر از چشم پوشی سازندگان "فرشتگان" بر تاریخ مستند، نشان ندادن حضور زنان سوسیالیست آمریکا در آن جنبش مشخص است که این را دیگر باید به حساب گرایش سیاسی (یا مصلحت اندیشی) کاتیا فون گارنیه و تیمش گذاشت.

حیف آمد که این نوشته را به پایان ببرم و به یک جمله درخشان از دیالوگ های فیلم اشاره نکنم. دوربین صحنه مذاکره مقامات دولتی در مورد مقاومت زنان در زندان و معضل اعتصاب غذا را نشان می دهد. یکی از مقامات، حرکت زنان را نشانه دیوانگی آنان می داند. اما پزشکی که در حال ارائه گزارش از وضعیت زندانیان است با خونسردی می گوید که: "معمولاً شجاعت زنان با دیوانگی اشتباه گرفته می شود!" ■

مادران عزادار

2/12/1388

انتشار: فعالین حقوق بشر و دمکراسی در ایران

22 بهمن 1388

و چند نکته برای بازخوانی

برناک جوان

آنطور که از 13 آبان، 16 آذر و عاشورا برآمد، منتظر 22 بهمنی تاریخی و شورشگر بودیم. آنطور که شعارهای مردم در ماههای اخیر نشان می داد، منتظر ساختارشکنی های تازه بودیم. آنطور که مقاومت خانواده های زندانیان در برابر زندانها پیش می رفت، منتظر نبردی به مراتب قوی تر در خیابانها بودیم. اما بدلایلی چنین نشد و مبارزه مردم با تمام تلاشی که در تهران و چند شهر بزرگ به پیش برده شد. نتوانست حمله دیگری به نیروهای سرکوبگر را تدارک ببیند، نتوانست مطالبات 30 ساله خود را مشخص تر به خیابان ببرد، نتوانست اتحاد مبارزاتی و خودجوش مردم را به نقطه ای بالاتر برساند.

شاید بجا باشد تا چند نکته را در مورد این موضوع اشاره کنیم و با درک بهتر از این رویداد به بازسازی خود و حرکت قوی تر به سوی مبارزه بعدی برویم.

بررسی 22 بهمن را باید از نگاه سران جناح کودتاجی و سران جناح مغلوب و البته از نگاه مردم و خود ببینیم. از نظر رژیم کودتا و جناح مغلوب، اساس نظام در خطر بود. نه تنها رهبری، که کلیت نظام جمهوری اسلامی زیر سؤال رفته بود. نه تنها مردم ساختارشکنی کرده بودند، که مطالبات به حقی را هم مطرح می کردند که پایه های نظام را هدف گرفته بود. بعد از عاشورا بود که از رهبر و رئیس دولت کودتا و آخوندهای دربارشان گرفته تا خاتمی و موسوی و کروبی به حرف آمده و دستورات و طرح شعارهای مبارزاتی از طریق رسانه ها، سخنرانی این و آن شخصیت اصلاح طلب، همه و همه در جهت به نظم در آوردن این جنبش بود. اینکه هم نظام و هم اسلام زیر سؤال رفته و در خطر قرار دارد. در خارج از مرزهای ایران هم اتاق فکریایی تشکیل شد تا بیانیه های رهبران سبز رفع و رجوع شود. تقابل و تفکیک اندیشه حکومت دینی و حکومت سکولار بدجوری گک به تئبانشان انداخته بود.

تمام این اتفاقات سریع بعد عاشورا در حالی دنبال می شد که مردم از پاره کردن عکس مقدسات نظام، شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی"، "مرگ بر دیکتاتور" به گوشمالی مأموران سرکوب رسیده بودند. در میان مردم بحث دفاع مشروع و عادلانه از خود مطرح شده بود. شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" همه گیر شده بود. رادیکالیسم مردم داشت فرمان حرکت جنبش را بدست می گرفت. این رادیکالیسم و عملکرد آن در یکی از مهمترین روزهای مذهبی شیعیان و از ابزارهای مهم حکومت اسلامی برای تحمیق مردم و القای فرهنگ تسلیم طلبی، همه را به واکنش واداشت.

اما واکنش ها به این شرایط چه بود:

§ اول رژیم سرکوبگر حاکم: دولت کودتا بزرگترین بسیج سیاسی- نظامی را در طول ماههای اخیر در خیابانها اجرا کرد. از فیلترینگ تمام رسانه های موجود، دستگیری فعالین و چهره های شناخته شده و مبارزین پیر و جوان، گشت های خیابانی در هر کوی و برزن، گرفته تا سازمان دادن راهپیمایی ساختگی دولتی! این مورد بسیار مهم خون تازه ای برای رژیم و برای پیکر زخم خورده آن بود.

§ دوم رهبران سبز: آنها دو کار مهم را به پیش بردند:

- بعد از وقایع عاشورا و مشخص شدن موج بزرگی از مخالفان نظام در تظاهرات مردمی، رهبران سبز تلاشهای زیادی کردند تا شکاف موجود بین خود و جناح غالب را بیش از حد لازم تعمیق نکنند. آنها تمام تلاش خود را کردند تا به جناح غالب اعلام کنند که در حفظ نظام اسلامی همراه آنها هستند و در برابر ساختار شکنان قرار دارند. این عمل آنها باعث ورود موجی از شک و دودلی در میان مردم شد چرا که بسیاری از مردم هنوز و بهر دلیلی بر اساس فرامین و نفوذ آنها به خیابان می آمدند.

- تاکتیک "اسب تروا" که از سوی گردانندگان سبز در خارج از کشور نامگذاری شد تاکتیکی بود برای اعلام سیاست وفاداری رهبران سبز به نظام. از حضور رفسنجانی در میدان آزادی و کربوبی در صادقیه گرفته، تا پیام موسوی به مردم برای حضور در میدان آزادی! خُب نتیجه هم داد. مردم نتوانستند در آنجا شعارهای ساختارشکنانه سر دهند و با نیروهای رژیم قاطی شدند. عده ای که رادیکال تر بودند یا دچار سردرگمی شدند یا محل را ترک کردند. ولی بهرحال جلوی مبارزه آنها در آنروز را گرفته بودند. در جایی که نمی دانستی در کنارت لباس شخصی ایستاده است یا یک فرد عادی چه باید کرد؟

آنهایی هم که به میدان آزادی نرفته بودند در پراکندگی با نیروهای سرکوبگر روبرو شدند. نیازی به تشریح سیاست و تاکتیک فریبکارانه اسب تروای نیست. اما باید بدانیم این به ظاهر بی روشی چه اندیشه ای را دنبال می کند. بنا به صحبت های بعدی اصلاح طلبان، اصلاً هم اشتباه تاکتیکی نبود بلکه بواقع تداوم سیاست به انقیاد درآوردن جنبش بود. به نوعی باید گفت هم رهبران سبز پروژه شان را خوب به پیش بردند و شرایط سرخوردگی و حتی خاموشی جنبش را مهیا کردند و هم رژیم خوب دم و دستگاه سرکوبگرش را برای کنترل مردم بکار گرفت.

§ سوم مردم: مردم بعد از آبان، آذر و عاشورا باور کرده بودند که با مبارزه جانانه خودشان بهم نزدیک شده اند. توهم ها از وعده وعیدهای رژیم و رهبران سبز بسیار کاهش پیدا کرده بود. مردم تجربه های زیادی را از سرگذرانده بودند. علیرغم فشار کمرشکن اقتصادی 8 ماه مبارزه را به خوبی پیش برده و طاقت آورده بودند. زن و مرد، نوجوان و دانشجو، معلم، کارگر و استاد دانشگاه و ... در این ماهها دستگیر، شکنجه، زندانی و جان باخته بودند. مردم در میان اهرم فشار سرکوبگران و اهرم فریبکاران توان و ظرفیت بالایی از خود نشان داده بودند. ولی برای تغییر مسیر حرکت و یا تغییر اوضاع نیاز بود که این ظرفیت بالفعل شود و هر دو اهرم را ناکارآمد کند. چرا که فشار هر دو اهرم، جنبش مردمی و مطالبات به حق آنرا به جهت مشابهی هدایت می کند که چندان تفاوتی با 30 سال گذشته ندارد. مردم برای ادامه مبارزه باز می توانند بها پرداخت کنند اما در برابر دشمنانی بی رحم و فریبکار مانده اند که چه کنند؟ چه روشی به پیش گیرند؟ چقدر باید دستگیر و شکنجه و اعدام شوند؟ هر شعاری در کجای این مبارزه باید سر داده شود؟ سؤال کلیدی مردم این بود که اصلاً مبارزه ما تلافی است یا اینکه چه چیزی می خواهیم؟؟؟

§ نیروهای انقلابی: بدون پاسخ صریح و روشن به سؤال فوق نمی توان انتظاری از تکامل جنبش داشت. پاسخ به پرسش فوق نمایانگر کیفیت درک از تغییر است. نمایانگر جامعه ای است که ما خواهانش هستیم. نمایانگر این است که منافع اکثریت مردم در چه جامعه ای تأمین خواهد شد. نمایانگر رهایی ست. همانطور که رهبران داخلی و خارجی سبز اهداف شان را معرفی کردند، مردم را بازیچه قرار دادند، بطور مشخص جنبش خودجوش مردمی را در 22 بهمن امسال به بیراهه بردند، دانشجویان آگاه باید خلاف جریان حرکت کنند. حقایق مهم مربوط به این مبارزه را برجسته و پُررنگ کنند. حقایق 8 ماه فشار طاقت فرسای اقتصادی و

که در 22 بهمن عاشورا تکرار نشود. هزاران نفر طی این مدت، شبانه روز توسط نیروهای امنیتی رژیم دستگیر شدند. کلیه نیروهای امنیتی به حالت آماده باش در آمدند. همه کار کردند حتی اعدام.

در اخبار تلویزیون دولتی مدام بر جمعیت زیاد تأکید می کنند. در حالیکه به نظر من امسال نسبت به سالهای قبل جمعیت نیروهای طرفدار رهبر خلی کمتر بود و البته اصلاً این جمعیت عجیب نبود با توجه به هزینه هایی که کردند. نکته مهم این بود که بسیار زود مراسم را تمام کردند و همین که تظاهرات و مبارزه معترضین مثل روز عاشورا نبود رژیم خیلی ذوق زده شده بود. علت اش را باید در حوادث بعد از عاشورا و مواضع رهبران ارتجاعی سبز جستجو کرد.

بدون اغراق باید گفت که فلج شدن مردم در مقابل مزدوران رژیم نتیجه خیانت و تاکتیکهای بود که رهبران ارتجاعی سبز جلو مردم گذاشتند و در این میان باید تأکید کرد صدای آمریکا هم که خیلی جهت دار صحبت می کرد و خط می داد.

یکی از طرفداران "رهبر" در تماس تلفنی گفت که ما خرو با پالونش از این کشور بیرون می کنیم. منظور به موسوی و کروبی و خاتمی است. که فوراً صداشو قطع کردند و دایم می گفتند که مردم امروز به حرف رهبران گوش دادند که شعار های ساختار شکن ندادند. در حالیکه اینطور نیست. امروز چندان خبری از یا حسین میرحسین نبود.

به نظر من امروز مردم خیلی حضور خوبی داشتند. مصمم بودن مردم، روحیه مبارز و رزمنده جوانها نکته خیلی مهمی بود و اینکه تأکید بر ادامه مبارزه داشتند.

مردم باید از مبارزه 22 بهمن درس بگیرند.

زمان مناسبی است برای اینکه جوانان، زنان و دیگر نیروها بفهمند که منافع این رهبری ارتجاعی با منافع مردم زمین تا آسمان فاصله دارد. هر چه مبارزه سخت تر می شود ماهیت این نیروها مشخص تر می شود. اگر در هنگامه انقلاب بهمن 57 توانستند در فاصله کوتاهی یک رهبری ارتجاعی را در رأس مبارزات مردم قرار دهند. اما اکنون به خاطر دلایل گوناگون این امری ساده نیست و همین فرصت مناسبی به نیروهای انقلابی و مترقی می دهد که این شکاف را پر کنند.

این موج سر باز ایستادن ندارد!

22 بهمن 1388

گزارشی از فعالین نشریه دانشجویی بذر

vvvvvvvvvvvvvvvvvvvvvv

22 بهمن و زور آزمایی دیگر!

گزارش ارسالی برای نشریه دانشجویی بذر - 22 بهمن

علیرغم حضور وسیع و بی سابقه نیروهای سپاه و بسیج در بخش های وسیعی از شهر تهران هزاران نفر علیه حکومت تظاهرات کردند و با نیروهای سرکوبگر درگیر شدند.

از چند روز مانده به بیست و دوم بهمن فضای شهر تهران به شدت امنیتی بود. دولت يك نشریه در قطع روزنامه با کاغذ روغنی مرغوب چاپ کرده به نام قدس که در آن تصاویر اشخاصی که متهم به ایجاد درگیری در روز عاشورا هستند را برای شناسایی توسط باصطلاح مردم چاپ کرده و آن را در مدارس به مدیران مدرسه ها و ادارات پخش کرده و خواستار شناسایی آنها شده است... ادامه گزارش را در آدرس زیر بخوانید!

<http://bazar1384.blogfa.com/post-144.aspx>

می رسیم نشاندهنده این است که در گیری شدید بوده است. یک موتور آتیش زده اند. سطل اشغال هم همینطور. زمین پر از سنگ و آجر و شیشه های شکسته است و همینطور رنگهایی که مربوط به پرتاب تیرهای رنگی است. نیروی زیادی در آنجا ریخته و با خشونت با مردم برخورد می کنند. برای دقایقی هم دربهای مترو را بسته اند و مردم نمی توانند به ایستگاه بروند. خلاصه از در بالا به داخل می رویم. جمعیت زیادی سوار قطار می شود. تعداد کمی هم از طرفداران دولتی هستند.

قطار که حرکت می کند شعار "مرگ بر دیکتاتور!" در مترو طنین انداز می شود. چند پیرزن که از طرفداران دولتی هستند شعار "مرگ بر منافق!" را سر می دهند. اما صدایشان در جمعیت گم می شود. مردم یکصدا و بی وقفه "مرگ بر دیکتاتور!" می گویند و لحظه ای توقف نمی کنند. شعار "زندانی سیاسی آزاد باید گردد!" می گویند و آنها که واقعا در انسانیشان باید شک کرد، شعار "زندانی سیاسی اعدام باید گردد!" سر می دهند.

در ایستگاه دانشگاه شریف و آزادی تعداد بیشتری از طرفداران دولت سوار می شوند. اما باز هم نمی توانند مقابله کنند. بین چند نفر از دو طرف دعوی لفظی در می گیرد. تا آنها وارد می شوند چند نفر شعار مرگ بر جیره خوار سر می دهند. پیرزنی می گوید: "بیایید ببینید چقدر جمعیت آمده بود." یکی می گوید: "ما هیچ وقت نیامدیم و باز هم نمی آیم." پیرزن گفت: "اره، چون ماهواره نگاه می کنید نمی آید." طرف جواب داد: "ما اصلاً ماهواره نداریم. اما ما چیزی رو که چشممون توی خیابونا می بینه باور می کنیم." یکی دیگه گفت: "یک بار بگین بیان با باتوم بزنتون ببینم هنوز سر عقیده تون می مونین. ما 8 ماهه کتک می خوریم اما باز میایم. شما که هنر نمی کنین. میان پول می گیرین و چلو کباب هم می خورین. فکر کردین کار شاقی کردین. یکبار اجازه بدید معترضان بیان توی خیابون بین شما زیادین یا اونا." پیرزن گفت: "شما می خواید آمریکا بیاد." دختر جوانی گفت: "کی خواسته آمریکا بیاد؟ آمریکا چه سگیه. ما کی اسم آمریکا رو آوردیم." یکی هم اون وسط که چند نفر با هم دعوا می کنند داد می زنه چرا با هم دعوا می کنید. ما همه با هم خواهر و برادریم. یکی دیگه هم می گه ما همه چیزمون رهیره. ما که جز اون کسی رو نداریم. زن مسنی میگه بت پرستی شاخ و دم نداره. یکی رو کردن بت دارن می پرستن. بالاخره طرفدارای دولتی واقعا کم میارن جلوی بقیه.

به سمت 7 تیر می ریم. از مترو که میایم بالا موج نیروها رو می بینیم. تمام میدان و خیابانها پر از نیرو است. جوانی دم ایستگاه ایستاده است. یکی از لباس شخصی ها به سراغش می آید و سؤال می کند: "منتظر کسی هستی؟ جواب می دهد: "نه!" می گوید: "پس با من بیا!" و او را با خود می برد. جلوتر که می آیم می بینم که چند نفر دیگر را هم گرفته اند و در حال بازرسی بدنی آنها هستند. داخل ماشینهای ون پر از ظرفهای غذا و ماست است. به سمت ایستگاه اتوبوس می روم. چند نفری ایستاده اند اما خبری از اتوبوس نیست. چند نفر دیگر هم جمع می شوند.

زن و شوهری می گویند: "امروز بهشت زهرا شلوغ است." مادران عزادار به آنجا می روند. یکی دیگر می گوید: "من صبح زود رفتم آزادی، نصف نیروها و جمعیت زیادی را از شهرستانها آورده اند." خانمی خیلی آرام می گوید: "ساعت 4 قرار است برای زندانیها جلوی اوین تجمع شود" و می رود. بالاخره بعد از یک انتظار طولانی اتوبوس می آید. سوار می شویم. در طول مسیر یک حکومت نظامی واقعی است. تمام خیابان کریمخان و ولی عصر و بلوار کشاورز، پارک لاله، ستارخان همه پر از نیروست. همه شاهد بودیم که بعد از تظاهرات عاشورا رژیم دچار چه وحشتی شد و اینها در این مدت هر چه در توان داشتند انجام دادند